

تحلیلی نظری از انقلاب ۱۹۷۹ - ۱۹۷۷ ایران

ژان فورن

ترجمه سید صدرالدین موسوی^۱

چکیده: مقاله حاضر تلاشی است برای تحلیل انقلاب اسلامی ایران. از آنجا که نظریه‌های اجتماعی موجود توان آن را ندارد که شکل‌گیری و آغاز انقلاب، نقش مردم و علل انقلاب و همچنین نقش روحانیت را تبیین و تشریح کنند، نگارنده بر آن شده که به تشریح سه مسأله در مورد انقلاب بپردازد: ۱- انقلاب اسلامی و نظریه‌های موجود در مورد آن؛ ۲- تشریح انقلاب اسلامی؛ ۳- علل انقلاب اسلامی ایران. علاوه بر این، نویسنده در این مقاله انقلاب اسلامی را با سایر انقلابها مقایسه می‌کند و سپس به نقش این انقلاب در آشکار کردن ضعف نظریه‌های اجتماعی موجود در تشریح انقلابها، از یکسو، و تکمیل این نظریه‌ها تحت تأثیر انقلاب اسلامی، از طرف دیگر، می‌پردازد.

کلیدواژه: انقلاب، انقلاب اسلامی ایران.

۱. عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

قیام عمومی‌ای که ایران را به سمت جریان ۱۹۷۸ سوق داد، تقریباً تمامی ناظران از روزنامه‌نگاران و دیپلماتها تا دانشمندان و نظریه‌پردازان ایران و صاحب‌نظران تغییرات اجتماعی جهان سوم را شگفت‌زده کرد. با خروج شاه از کشور در ژانویه ۱۹۷۸ و بازگشت آیت‌الله خمینی یک ماه بعد، اولین تحلیلها شروع شد و مجموعه‌ای از مطالب به رشته تحریر درآمد. گرچه در سالهای بعد مطالب زیادی در مورد علل و ماهیت انقلاب در دسترس همگان قرار گرفت، اما هنوز مسائل مباحثه‌برانگیز زیادی بدون پاسخ باقی مانده است. بنابراین، هنوز مفاهیم نظری زیادی است که بایستی برای نظریه‌پردازی اجتماعی در مورد انقلاب ایران کاملاً تبیین شود. بدین ترتیب زمان مناسب برای بهره‌گیری از تعامل سه دسته از مطالب موجود فرا رسیده است: نظریات موجود در مورد انقلاب؛ تشریح انقلاب ایران؛ و اطلاعات اولیه و ذکر علل ثانویه که ماده خام داستان را تشکیل می‌دهد. هدف این مقاله مطالعه تطبیقی این مطالب، شناسایی معماها و مباحث خاص در طی این مسیر، و ارائه یک دسته مفاهیم نظری برای درک عقلانی از انقلاب ایران است که آن را با سایر انقلابهای اجتماعی جهان سوم قابل مقایسه می‌سازد.

نظریه‌های انقلاب، چشم اندازهایی در مورد ایران

البته انجام کاری بیش از تهیه طرح اولیه در مورد مطالعات انقلاب در چهارچوب علوم اجتماعی در مجالی کوتاه غیرممکن است.^۱ کارل مارکس (Karl Marx) و الکسی دو توکویل (Alexis De Tocquville) بخش عمده‌ای از مسائل را مطرح ساختند که هنوز مورد توجه نظریه‌پردازان امروز هستند: در بین این موارد، این دو نویسنده به تحلیل طبقات و ائتلافها، نقش دولت، فشارهای بین‌المللی، و نقش عقاید پرداخته‌اند.^۲ در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دانشمندان تاریخ تطبیقی مانند لیفورد ادوارد (Lyford Edward)، کریس بریتون (Crane Brinton) و جورج پتی (George S. Pettee) در آثار خود توالی‌مراحلی را که می‌پنداشتند تمامی انقلابهای عمده آنها را طی می‌کنند، برشمرده‌اند: در تاریخ طبیعی آنان به

عواملی، از قبیل رویگردانی روشنفکران از رژیم سابق، تلاشهای دولت برای انجام اصلاحات، بحرانهای ناشی از مشکلات مالی دولت، و فرآیند بنیادگرایی در طرح انقلابهایی که به رهبری نظامی می‌انجامد، اهمیت ویژه داده می‌شود. یعنی از دیدگاههایی می‌توان آنها را در مورد ایران به کار برد، اما ضعف عمده کار آنان این است که به جای ذکر علت وقوع انقلابها، به شرح آنها می‌پردازند.^۳

علوم اجتماعی امریکا در دهه ۱۹۶۰ تحت لوای عملکردگرایی ساختاری و روان‌شناسی اجتماعی این فهرستها را وارد کرد. نیل اسملسر (Neil Smelser) چالمرز جانسون (Chalmers Jonson) در جستجوی نابرابریهایی در روابط سیاسی و اقتصادی در زیرمجموعه‌های جامعه بودند. تد رابرت گور (Ted Robert Gurr) و جیمز دیویس (James C. Davies) انتظارات برآورده نشده و محرومیت نسبی را به عنوان سرچشمه‌های انقلاب بررسی کردند. اصطلاح منحنی جی دیویس که رکود اقتصادی ناگهانی به دنبال یک دوره شکوفایی اقتصادی را علت انقلاب ذکر می‌کند، توسط بعضی ناظران به عنوان نمونه قابل کاربرد در مورد ایران قلمداد شده است. ترقی ناگهانی نفت ایران پس از ۱۹۷۵ در این رابطه ذکر شده است، اما بعید است که یک عامل منفرد بتواند انفجار را توجیه کند، به علاوه اکثر این مدلها عملکرد جمعی را به یک حالت روان‌شناختی تقلیل می‌دهند که مشاهده یا سنجش آن دشوار است. اینگونه تحلیلها بسیار انتزاعی هستند، بنابراین با این فرض که نارضایتی تقریباً همیشه در بین بعضی بخشهای جمعیت وجود دارد، پی بردن به علت ندرت وقوع انقلابها چندان آسان نخواهد بود.^۴ به علاوه این رویکردها، باورها و احساسات شرکت‌کنندگان را جدی نمی‌گیرند، در حالی که ساختارگرایان دهه ۱۹۷۰ به جز تیلی (Tilly) به نقش باورها و احساسات اهمیت می‌دهند. اثر برینگتون مور (Barrington Moore) تحت عنوان منشاء اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (۱۹۹۶) و جنگهای دهقانی قرن بیستم (۱۹۶۹) اثر اریک ولف (Eric Wolf)، صحنه را برای یک دسته کارهای بعدی توسط جفری پیج (Jeffery Paige)، چارلز تیلی و ثدا اسکاچپول (Theda Skocpol) آماده کردند که از روشهای مقایسه‌ای برای یافتن کلیدهای ساختاری علل انقلابها استفاده کردند.^۵ این عوامل عبارتند از تأثیر تجاری‌سازی

کشاورزی بر نظامهای پادشاهی طبقه اعیان و دهقانان (مور و لوف)، سازمان اقتصادی کشاورزی مبتنی بر صادرات (پیچ)، بسیج منابع سیاسی و توان سازمانی توسط کسانی که قدرت دولت را به چالش می‌کشند (تیلی)، و فشارهای ناشی از عقب ماندن از رقبای بین‌المللی قویتر و در عین حال محدودیتهای ایجاد شده توسط سطح تولید و روابط اجتماعی نظام زمین‌داری (اسکاپیول).

معمولاً گفته‌اند که این آثار مطالعه انقلابها را به یک مرحله جدیدتر سوق دادند (اگرچه همیشه به این مسأله توجه نمی‌شود که آنها نظرات مارکس و دوتوکویل را به طور اساسی دوباره زنده کرده‌اند). به هر حال، انقلاب ایران در آشکار ساختن بعضی محدودیتهای تحلیلهای ساختارگرایان نقش داشت. برای مثال، اسکاپیول در ۱۹۷۹ قویاً ادعا کرد انقلاب ساخته نمی‌شود، بلکه می‌آید. وی سه سال بعد مجبور شد بپذیرد که انقلاب ایران انقلابی بود که به طور سنجیده و منسجم ساخته شد.^۶ ایران تحت حاکمیت شاه نیز با قرار گرفتن زیر فشار شدید خارجی از قبیل شکست در جنگ یا عقب افتادن از رقبای پویاتر اقتصادی با این مدل هماهنگ نبود. فقدان یک مؤلفه دهقانی در ائتلاف انقلابی ایران با مباحث مور، لوف، پیچ و اسکاپیول سازگاری ندارد. فرهنگ یا ایمان نقش بسیار بارزتری از آنچه نظریه پردازان ساختارگرا برای چالشهای مذهبی در مقابل اقتدار رژیم قائل هستند، ایفا کردند. بالاخره، فقدان نسبی نیروهای مسلح و استراتژیهای اعتصاب عمومی و تظاهرات توده‌ای صلح آمیز، تقریباً با تصور هیچ کس در مورد نحوه موفقیت انقلابها تناسب ندارد. بدین ترتیب سؤال اصلی نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ این بود که آیا انقلاب ایران را باید به عنوان یک مورد منحصر به فرد انحراف از انقلاب در نظر گرفت و یا اینکه علت بروز انقلابات را بایستی در پرتو شواهد مربوط به انقلاب مجدداً مورد مطالعه قرار داد؟

قبل از بررسی تحولات اخیر در نظریه انقلاب، اجازه دهید مطالب مربوط به ایران را که توسط متخصصین برجسته به رشته تحریر درآمده، مرور کنیم.^۷ با توجه به مطالب موجود در مورد انقلاب اسلامی می‌توان آنها را در چهار دسته تقسیم بندی کرد: ۱- مطالبی که بر اهمیت

فرهنگی انقلاب تأکید دارند؛ ۲- تحلیلهای اقتصاد سیاسی و عدم تعادل ساختاری؛ ۳- رویکردهای مبتنی بر بسیج منابع؛ ۴- تحلیلهای چند علتی.

تحلیل فرهنگی انقلاب توسط بعضی از کنشگران از جمله آیت الله خمینی مطرح شده است: «آنها (چپها) هیچ نقشی نداشتند. آنها به هیچ وجه به انقلاب کمک نکردند. بله، بعضی از آنها جنگیدند، اما فقط برای عقاید و منافع خودشان. آنها نقش تعیین کننده‌ای در پیروزی نداشتند [هزاران مردمی که کشته شدند] در راه اسلام جان خود را فدا کردند. مردم برای اسلام جنگیدند.»^۸

حزب جمهوری اسلامی (IRP) که پس از ۱۹۷۹ قدرت را در دست گرفت نیز این دیدگاه را قبول داشت و آیت الله بهشتی آن را در مقدمه قانون اساسی ۱۹۷۹ مطرح کرد: علت پیروزی انقلاب، مسائل اقتصادی نبود؛ بلکه شاه به علت عدم التزام به اسلام سرنگون شد. علی دوانی و حمید الگار نیز این رویکرد را قبول دارند: «انقلاب ایران رد صریح مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی و آموزه‌ای مرتبط با مشکلات جامعه ایران و با حتی یک ایدئولوژی معتبر برای بشریت بود».^۹ حتی یکی از منتقدان سرسخت حزب جمهوری اسلامی، سید امیر ارجمند، نیز معتقد است که مشخصه اصلی انقلاب ایران بعد ایدئولوژیکی آن است. او رابطه شاه با علما را کلید انقلاب می‌داند و معتقد است که مشخصه اصلی انقلاب اهمیت کمی برای نقش طبقه کارگر در پیروزی انقلاب قائل است. او اسلامی شدن انقلاب را حاصل گسستگی ارتش نمی‌داند، بلکه علت آن را فروپاشی مشروعیت شاه توسط علمای فعال و بنیادگرا می‌داند.^{۱۰} آثار تدا اسکاچیول در مورد ایران عمدتاً بر نقش تشیع و محور ایدئولوژی تأکید دارد. در واقع، انقلاب ایران به طور بارزی او را به سوی تفکر مجدد در مفاهیم اساسی انقلاب اجتماعی و مطالعه عامل ایدئولوژی در کنار عوامل دیگر از قبیل دولت و طبقات سوق داد. اسکاچیول اظهار می‌دارد: «این ائتلاف مرا به تأمل در امکان نقش‌آفرینی نظامهای اعتقادی و برداشتهای فرهنگی در ایجاد تحول اجتماعی واداشت».^{۱۱} به هر حال، خطر اصلی پسر رنگ کردن عامل فرهنگی علی رغم توجه‌گذاری امیر ارجمند به علل اقتصادی، اجتماعی، و توجه خاص

اسکاچیول به برخی عناصر ساختاری آن است که این دیدگاه ممکن است عوامل فرهنگی را به تشیع و نقش روحانیون و گهگاه بازاریها تقلیل دهد و به دیگر عوامل اجتماعی کم بها دهد. بر خلاف این متفکرین، تعدادی از اندیشمندان به عوامل سیاسی اقتصادی و یا ساختارهای اجتماعی در شکل‌گیری انقلاب اهمیت می‌دهند. از میان آنها می‌توان به م. ح. پسران (M. H. Pesaran) اشاره کرد:

برخلاف آنچه که در وهله اول به نظر می‌رسد، انقلاب ایران دستاورد یک خیزش ناگهانی اسلامی نبود، بلکه بیشتر مرهون شرایط اقتصادی اجتماعی، نابرابریهای فزاینده و سرکوبیهای سیاسی رژیم بود که به محض اینکه توده‌ها به فکر چاره‌ای برای رهایی از آن افتادند، برایشان غیرقابل تحمل شد.^{۱۲}

آروند ابراهامیان نابرابری ساختاری بین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را عمده‌ترین علت ایجاد انقلاب می‌داند:

شکست رژیم پهلوی در ایجاد اصلاحات سیاسی متناسب با توسعه اقتصادی و اجتماعی، به ناچار ارتباط میان ساختار اجتماعی و سیاسی را خدشه دار ساخت، راه رساندن شکایات اجتماعی به نظام میاسی را مسدود کرد، شکاف میان نیروهای اجتماعی جدید و طبقه حاکم را عمیقتر ساخت، و مهتر از همه پلهای ارتباطی پیشین میسان نیروهای سستی اجتماعی بخصوص بازار و نهادهای سیاسی را ویران کرد.^{۱۳}

این مباحث اغلب با نظریه «خلأ» در مورد ظهور علما در دوره قدرت قوام مطرح می‌شود، بدین معنی که تمام مخالفان سکولار شاه شدت تحت مراقبت بودند بجز علما که از حریم مساجد رهبری جنبش را در دست گرفتند.^{۱۴}

تعدادی از صاحب‌نظران نیز عوامل سیاسی را مورد مذاقه قرار داده‌اند که از میان آنان می‌توان به میثاق پارسا اشاره کرد. پارسا با بهره‌گیری از نظریات چارلز تیلی، ویلیام گاسون، جان مک‌کارتی و مایر زلد، مسأله بسیج منابع را برای ظهور ائتلاف انقلابی مبتنی بر منابع گروهی، شبکه‌های اطلاع‌رسانی، سازمانها و منابع و رهبریت مطرح می‌کند. نتیجه این امر اهمیت دادن

به نقش فعالیتهای گروههای کلیدی نظیر طبقات بازاری، کارگران و روحانیون در روند ایجاد انقلاب است.^{۱۵} نظریه بسیج منابع در بالاترین سطح خود بیشتر به سازوکار جنبشهای اجتماعی، چه در سطح کلان ساختاری توسعه و چه در قالب انگیزه‌های فرهنگی ایدئولوژیک بازیگران اصلی آن، می‌پردازد تا صرفاً به علل وقوع آنها. رویکرد مفید دیگر به ائتلافهای انقلابی، سیاست مردمی است که وال مقدم (Val Moghadam) مطرح می‌کند. مقدم معتقد است که به دلیل مطرح شدن اصول اسلامی بعد از فوریه ۱۹۷۹، انقلاب ایران را به تناسب پایگاههای اجتماعی خاص خود و ماهیت ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی‌اش بیشتر باید انقلابی مردمی به حساب آورد تا انقلابی اسلامی یا اجتماعی. وی معتقد است که ایجاد ائتلاف گسترده بهترین شیوه پیروزی است ولی به محض دستیابی به قدرت به سوی انشعاب میل می‌کند. چنان‌که پس از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ ایران، علماء، روشنفکران سکولار، تجار، هنرمندان، کارگران، روستاییان، طبقات فقیر شهری، اقلیتهای قومی و زنان همراه با دیگر طبقات اجتماعی با یکدیگر بر سر منافع خود به مبارزه پرداختند.^{۱۶}

نتیجه تجزیه و تحلیل ائتلافهای مردمی و طبقاتی، پیدایش مجموعه‌ای از رویکردها در مورد علل وقوع انقلاب بود. برخی نظریه‌پردازان به این نکته تأکید کردند که انقلابها حاصل تعامل مجموعه‌ای از عناصر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایدئولوژیک هستند.^{۱۷} مایکل فیشر از جمله کسانی بود که نخستین اظهار نظرها را در این خصوص مطرح می‌کند: «مسائل اقتصادی و سیاسی علل اصلی وقوع انقلاب بودند، نوع انقلاب و سرعت آن بیشتر مرهون سنت اعتراضات مذهبی بود».^{۱۸} اندیشمندان دیگر این نظریه را که منحصرأ ساخته و پرداخته فیشر نبود، دنبال کردند. دو سال بعد، فرد هالییدی (Fred Halliday) نظریه‌پرداز مارکسیست انگلیسی اظهار داشت:

«علت اصلی انقلاب، چالش میان توسعه سرمایه داری و نهادهای مرتجع و افکار مردمی بود که در مقابل روند انتقال و تحول مقاومت می‌کردند».^{۱۹} هالییدی عوامل زیر را در خصوص وقوع انقلاب ایران برمی‌شمارد: ۱- پیشرفتهای سریع و غیرمنتظره سرمایه داری؛ ۲- ضعف سیاسی رژیم سلطنتی؛ ۳- ائتلاف گسترده نیروهای اپوزیسیون؛ ۴- نقش بسیج‌کننده اسلام؛ ۵-

جو مخالف بین المللی. چنین فهرستی، فهرست بسیار چشمگیری است که با تحلیلی که نگارنده در ذیل ارائه خواهد داد، همخوانی نزدیک دارد. فقط لازم است این نکته از لحاظ تاریخی و نظری بیشتر توضیح داده شود که این عوامل چگونه شکل گرفتند و فرهنگ سیاسی چگونه وقایع را رقم زد.

فریده فرهی، استاد علوم سیاسی، فرضیه‌ای مهم ارائه می‌دهد که از شیوه نظریه پردازی جدید انقلابها سرچشمه گرفته و به مقایسه انقلاب ایران با انقلاب نیکاراگوئه می‌پردازد. فرهی با بهره‌گیری از مفهوم خودمختاری اسکاچپول و همچنین آثار گرامسکی (Gramsci)، تریورن (Therborn) و دیگران دو نکته دیگر را اضافه می‌کند. «تعامل متغیر نیروهای طبقاتی که با توسعه ناموزون سرمایه‌داری کاپیتالیسم در سطح جهانی همراه است و شناخت عمیق‌تر از ایدئولوژی»^{۲۰}

ساختار اجتماعی با توجه به دخالت دولت، صدور مواد اولیه و سرعت شهرنشینی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، اما

از آنجا که اکثر عوامل اقتصادی و اجتماعی ناشی از اوضاع ناپسامان اقتصادی در اکثر تشکلهای حاشیه‌ای وجود دارد، نمی‌توان آنها را به عنوان عوامل عمده انقلابها به حساب آورد. وجه افتراق ایران و نیکاراگوئه شیوه حکومتی این جوامع بود.^{۲۱}

دولتهای شخص محور و خودکامه اساساً در برابر بحرانها از داخلی و خارجی آسیب‌پذیرند. علما و دیگر گروههای طبقه متوسط که فرهی آنها را طبقات سرشناس می‌نامد بر اساس باورهای مذهبی بسیج شدند که شاه را عامل تیره‌روزی ایران برشمردند. علما با عبرت‌گیری از اشتباهات گذشته نظیر تقسیم قدرت با نیروهای سکولار در جنبش مشروطیت و همچنین نهضت ملی شدن صنعت نفت، از مساجد و شبکه‌های بازاری جهت برتری‌جویی در ائتلافهای انقلابی به نحو احسن بهره گرفتند.

کار برجسته نظری و تجربی فرهی، معرف نگرشی خاص به انقلاب ایران است. گرچه این رویکرد از پاره‌ای جهات قابل نقد و بهبود است؛ اما از آنجا که در خصوص ماهیت ساختاری تحلیل، دولت و نه ساختارهای اجتماعی را مورد مذاقه قرار می‌دهد، از اهمیت خاصی

برخوردار است. او یک تحلیل طبقاتی کلی از موضوع ارائه نمی‌دهد، بلکه بیشتر در بُعد حکومتی به تحلیل ساختارهای اجتماعی پرداخته است و اهمیت کمی برای وابستگی به نظام جهانی قائل است. به نظر فرهی، این طبقه متوسط بودند که در مقایسه با صنعتگران، کارگران و حتی شهرنشینان حاشیه‌ای، بازیگران اصلی انقلاب را تشکیل می‌دادند.

نگرش نظری نگارنده، با رویکرد فرهی همخوانی گسترده‌ای دارد. گرچه این نظریه از آثار اولیه من در خصوص تغییر اجتماعی در ایران است؛ بتازگی دستاوردهای اخیر در زمینه نظریه انقلابها را نیز لحاظ کرده‌ام. ساختار اجتماعی سرمایه‌داری در داخل با اقتصاد خارجی، ارتش و نیروهای سیاسی است.^{۲۲} جهان سوم حاصل تعامل شیوه تولید بیش که تحت تاثیر قدرتهای اصلی نظام جهانی قرار دارد.^{۲۳} این امر به مرور زمان ساختارهای طبقاتی پیچیده‌تری را به وجود می‌آورد (به طوری که کاپیتالیسم و پیش کاپیتالیسم این روزها به شیوه‌هایی گوناگون با هم ترکیب شده‌اند). در اقتصادهای پویا در دوران شکوفایی این امر ممکن است به روندی از انباشتگی منجر شود که آن را توسعه وابسته می‌نامند. هر دو جنبه این مفهوم را باید با هم مورد مذاقه قرار داد: توسعه صنعتی، گسترش تجارت خارجی و بالا رفتن تولید ناخالص ملی حاصل می‌شود اما توسط ساختار نظام جهانی، آثار منفی بسیار و همچنین هزینه‌های اجتماعی در زمینه‌های آموزشی، بهداشت، مسکن، بیکاری، تورم و نابرابری درآمدها محدود می‌شود. دولتهای سرکوبگر تنها شیوه کارآمد جلوگیری از بروز شورش اجتماع هر چند برای مدت زمانی محدود پشتیبانی حامیان خارجی در جوامعی هستند که دستخوش روند سریع تغییرات اجتماعی و آثار حاصل از توسعه وابسته می‌باشند، ما ساختار دولت و جامعه در مجموعه‌ای متمایز در جهان سوم نظیر برزیل، مکزیک، کره جنوبی، تایوان، ایران و برخی نمونه‌های دیگر را مشخص کرده‌ایم. پژوهشهای اخیر در خصوص انقلابهای جهان سوم، به طور اخص، مؤید حکومتهایی شخص محور، آسیب پذیر، خودکامه و سرکوبگر بوده است که در قالب دولتهای دیکتاتور مانع مشارکت گروههای اجتماعی هستند.^{۲۴} این امر مواردی چون نیکاراگوئه تحت رهبری سوموزا، مکزیک در حکومت دپاز، ایران در دوره زمامداری شاه و کوبا در زمان باتیستا را در برمی‌گیرد، هر چند مواردی نظیر موبوتو در زئیر و چیانگ کای‌شک در تاسیوان را که به

ظهور انقلاب منجر نشد و یا مواردی نظیر دوالیه در هائیتی، مارکوس در فیلیپین و استروسنر در پاراگوئه را نیز شامل می‌شود که منجر به سرنگونی دیکتاتور گردید ولی نه از طریق یک انقلاب اجتماعی همه جانبه. عوامل جانبی و بحران ساز را نیز باید به این خصوصیات ساختاری افزود. نگارنده با توجه به فرهنگ سیاسی نهضت‌های مخالف و مقاوم، عامل فرهنگ را در الگو وارد می‌سازد؛ بدین معنی که توسعه وابسته به نقش سرکوبگرانه دولت واقعیت‌های حائز اهمیتی را در زندگی روزمره قشر وسیعی از گروه‌ها و طبقات پدید می‌آورد که آنها را تحت عنوان ارزش‌های جاری، اعتقادات و یا عناصر فرهنگی تفسیر می‌کند.^{۲۵} این امر در سطح ایدئولوژی ممکن است شکل مذهبی، ملی گرایی، سوسیالیسم و یا مردم‌گرایی به خود بگیرد و در سطح عواطف و احساسات مشترک ممکن است خشم و نفرتی عمیق نسبت به نقض عدالت و آنچه اعمال انسانی تلقی می‌شود، برانگیزد. توجه به هر دو جنبه از اهمیت خاصی برخوردار است (هرچند که در خصوص مورد اول شواهد بیشتری در دست است). همچنین باید به جستجوی تنوع، اختلاف و پیچیدگی‌های فرهنگ‌های سیاسی مخالفان در یک جامعه و عوامل متحدکننده‌ای که گروه‌های مختلف بر همه آن توافق دارند پرداخت؛ و بالاخره اینکه، نهایتاً انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم در اثر ترکیبی از اوضاع نابسامان اقتصادی و آنچه که نگارنده فضای باز نظام جهانی می‌نامد به وجود آمده‌اند که اولی باعث وخامت اوضاع گروه‌های بسیاری در جامعه شده و دومی رهبران کشور جهان سوم را وادار می‌سازد که به قدرتهای خارجی اجازه نفوذ بدهند. این مسأله به نوبه خود می‌تواند ناشی از انحراف (روسیه ۱۹۰۵ و شکست از ژاپن که زمینه انقلاب مشروطه ۱۹۰۵-۱۹۰۶ ایران را فراهم آورد) باشد و یا رقابت میان قدرتهای اصلی (عاملی در انقلاب مشروطه ایران و انقلاب مکزیکی)، و یا چنان‌که در ایران و نیکاراگوئه در اواخر دهه هفتاد میلادی رخ داد، می‌تواند حاصل انتقاد قدرت خارجی اصلی از سرکوبگری رژیم متحد خود باشد. در این شرایط قدرت خارجی به لحاظ ظهور شورش دچار شکاف و فلج سیاسی می‌شود.^{۲۶}

این الگو نشان می‌دهد که مجموعه‌ای عوامل نظیر توسعه وابسته سیاست‌های حذفی رژیم‌های شخصیت‌گرا، تبیین فرهنگ سیاسی مخالفین، افول اقتصاد داخلی، و فرصت‌های

نظام‌مند جهانی می‌تواند ایجاد اختلاف گسترده تمام طبقات و نیروهای اجتماعی که چشم‌انداز روشنی برای موفقیت دارند را به ارمغان بیاورد. در تحلیل ذیل، نگارنده با استفاده از نظریاتی که در بالا اشاره شد و همچنین بهره‌برداری از منابع ثانویه، مقالات، روزنامه‌ها، تاریخ شفاهی و اسناد آرشیوی به تحلیل اواخر دوره پهلوی در ایران می‌پردازد.

بحران چگونه آغاز شد: چهار عامل:

۱- توسعه وابسته

ساختار عمیق انقلاب ایران را باید در تحولات ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ جامعه ایرانی که نمونه عالی الگوهای توسعه وابسته با بازیگری طبقات مختلف، سیاست‌های دولت و قدرتهای خارجی به رهبری ایالات متحده امریکا بود، مورد بررسی قرار داد. حتی از ۱۹۲۶ که پروژه نوسازی تمرکزگرای رضاشاه آغاز شد تا زمان کناره‌گیری او از قدرت در ۱۹۴۱، ساختار اجتماعی ایران اساساً ماهیت یک سده پیش خود را حفظ کرده بود. جمعیت روستایی کشور به دو بخش تقسیم می‌شد: ۷ درصد از جمعیت ۱۴/۶ میلیونی ایران در سال ۱۹۴۶ را چادرنشینان عشایر تشکیل می‌دادند که شیوه تولید آنها چوپانی بود. در نتیجه سیاست‌های اسکان عشایر رضاشاه ۷۰ درصد جمعیت را کشاورزانی تشکیل می‌دادند که در زمینهای نخبگان سلطنتی و زمینداران خصوصی مشغول به کار بودند. جمعیت شهری نیز به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش بازار که تولیدکنندگان کوچک را شامل می‌شد؛ ترکیبی بود از علما، تجار، صنعتگران، کارگران روزمزد، طبقات حاشیه‌ای شهری (حدوداً ۱۳/۵ درصد جمعیت) و همچنین یک بخش تولیدی سرمایه‌داری با مالکیت بخش دولتی، بومی و خارجی و یک طبقه کارگر که حدوداً ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌داد.^{۲۷}

هنگامی که محمدرضا قدرت خود را پس از کودتای ۱۹۵۳ مستحکم کرد اقدام به اصلاحات ارضی و صنعتی کردن کشور کرد که با درآمد حاصل از فروش نفت تقویت می‌شد. چند شاخص اولیه مؤید جنبه توسعه این روند است. جمعیت کشور از ۱۴/۶ میلیون نفر در ۱۹۴۰ به ۳۳/۶ میلیون نفر در ۱۹۷۶ رسید. تولید ناخالص ملی رشد سریعتری داشت، یعنی از

۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۳ (۱۶۶ دلار درآمد سرانه) به ۵۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ رسید (۱۵۱۴ دلار سرانه)، که کشور را از وضعیت پیرامونی در نظام اقتصاد جهانی به وضعیت نیمه پیرامونی در گفتگوها و معادلات بین‌المللی ارتقا داد. تجارت خارجی سر به آسمان کشید و از ۱۶۲ میلیون دلار در سال ۱۹۵۴ به ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ رسید، در حالی که تولید ناخالص ملی یک رشد سالانه ۱۰/۸ درصد بین ۱۹۶۳ و ۱۹۷۸ از خود نشان داد، تنها دو یا سه کشور در جهان موفق شدند به چنین رقمی دست یابند.^{۲۸}

بدین ترتیب، جنبه وابستگی ایران چه بود و این وابستگی چه پیامدهایی برای این کشور داشت؟ هسته اصلی توسعه روستایی اصلاحات شهری شاه در دهه شصت میلادی بود. اصلاحات ارضی شاه با تشویق شاه و انتقاد مخالفین، که بتازگی احیا شده بودند، رویه‌رو گردید. البته یکی از اهداف شاه در روند اصلاحات ارضی تمایل او به تضعیف قدرت زمینداران سنتی از یک طرف و وابسته کردن طبقه دهقان به دولت از طرف دیگر بود. در واقع ۹۰ درصد از کشاورزان اجاره‌کار قطعه زمینی به دست آوردند در حالی که نیمی از دهقانان بدون زمین هیچ چیز به دست نیاوردند. آن دسته که زمین به دست آوردند به ناگاه متوجه شدند که زمین اعطایی آنقدر کوچک است که نمی‌تواند خانواده آنها را تأمین کند. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که نیمی از کل زمینهای کشاورزی در کنترل زمینداران بزرگ باقی ماند. درآمد اندک، سطح بهداشت پایین و تحصیلات محدود، مشکلات عمده کسانی بود که سعی کردند از طریق کشاورزی در این زمینها امرار معاش کنند در حالی که میلیونها نفر در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به شهرها مهاجرت کردند. حمایت نامناسب دولت و فعالیتهای ناکافی خارجی در زمینه کشاورزی روند رشد در بخش نوپای سرمایه‌گذاری در کشاورزی را دو تا سه درصد کاهش داد، در حالی که واردات مواد غذایی در سال ۱۹۷۷ تا سقف ۲/۶ میلیون دلار افزایش یافت. بدین ترتیب کشاورزی با وضعیت مصیبت‌باری رویه‌رو شد و مهاجرت دهقانان بومی باعث نارضایتی در شهرها شد. سیاستهای اسکان و کنترل شاه بشدت ساختار اجتماعی قبیله‌ای و عشیره‌ای را تحت تأثیر قرار داد و شرایط زندگی را در کردستان، بلوچستان، خوزستان و فارس دشوار ساخت.^{۲۹}

روی دیگر ویتترین پر زرق و برق بخش صنعت مدرن علائم دیگری از توسعه وابسته را نشان می‌دهد. علی‌رغم رشد چشمگیر در بخش جایگزینی واردات و صنایع سنگین، تعرفه‌های بالا، تورم، سود تضمین شده، و افزایش دستمزدها نشان می‌داد که تنها بخش اندکی از تولیدات داخلی قابل صدور است. سرمایه، فناوری و مدیریت خارجی بر اکثر صنایع رو به رشد، که یا مشتقات نفتی بود و یا صنعت مونتاژ، مسلط شده بود. در سال ۱۹۷۳ نفت و گاز ۷۷ درصد صادرات را به خود اختصاص داده بود، در حالی که این رقم در سال ۱۹۷۸ به ۹۸ درصد افزایش یافت و چرخش اقتصادی را به‌طور کامل به درآمدهای نفتی گره زد. در عین حال این مساله از پیدایش یک نظام مالیاتی صحیح جلوگیری کرد. یک بخش خصوصی ثروتمند کوچک ظهور کرد که میان دو قدرت فائده، یعنی دولت و شرکتهای چند ملیتی، گرفتار شد. طبقه کارگر در کمتر از بیست سال دو برابر شد و رقمی بین ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر را تشکیل می‌داد؛ حدود یک میلیون نفر در بخش ساختمان، ۲۸۰ هزار نفر در حمل و نقل و ارتباطات، ۸۸ هزار نفر در بخش نفت و معدن، و ۶۵ هزار نفر در بخشهای کاربردی (در مجموع ۲۰ تا ۲۵ درصد نیروی کار مشغول کار بودند). گرچه با افزایش قیمت نفت دستمزدها افزایش یافت اما شرایط کار، ساعات کار و وضعیت زندگی شهری عموماً بسیار دشوار بود. همراه با رشد صنعتی شدن و گسترش دولت، یک بخش کلیدی دیگر که در برگیرنده طبقه متوسط تحصیلکرده از متخصصین، کارمندان دولت، و کارگران فنی بود نیز گسترش یافت. همزمان با افزایش حقوقها و فرصتهای شغلی، تورم و قیمت مسکن افزایش پیدا کرد در حالی که تنها تعداد محدودی کانالهای مشارکت سیاسی باز بودند.^{۲۰}

بخش خرده فروشی شهری اقتصاد بازار تا حدودی منقبض شد، اما تحت شرایط سختی به حیات خود ادامه داد. صنعتگران صنوف مختلف به سبب سیاستهای وارداتی و کنترل دولت تحت فشار قرار گرفتند، در حالی که تجاری که وضعیت بهتری داشتند در بخش خرده فروشی نقش مهمی به عهده گرفتند. ضمن اینکه به دلیل ظهور فروشگاههای زنجیره‌ای و فروشگاههای مدرن و همچنین تعقیب آنان توسط دولت به اتهام دست داشتن در ایجاد تورم، فعالیتهای تجاریشان صدمه دیده بود.^{۲۱}

با گسترش مراکز آموزشی مدرن، حدود ۱۰ هزار روحانی نفوذ خودشان را به تدریج از دست دادند، اما همچنان از طریق مالیاتهای مذهبی (خمس و زکات) و اموال تحت کنترلشان منابع درآمد خود را حفظ کردند. از همه بدتر، حاشیه نشینان شهری بودند که به کارهای غیر حرفه‌ای (اغلب ساختمان‌سازی) روی آوردند. به هر حال، بیکاری و سوء تغذیه و خانه‌های پرجمعیت زندگی را بسیار دشوار و نومید کننده ساخته بود.

اواخر دهه هفتاد و هشتاد تغییرات کمی و کیفی مهمی در بازار داغ توسعه وابسته روی داد. سهم نیروی کار روستایی از ۷۷ درصد به ۳۲ درصد کاهش پیدا کرد، بخش سرمایه‌داری هم در فعالیتهای شهری و هم فعالیتهای دهقانی گسترش یافت، قبایل تا حدود زیادی اسکان داده شدند، دهقانان دست به مهاجرت زدند، و بازار به سختی تحت فشار قرار داشت. نابرابری درآمدها در آسیا در سال ۱۹۷۰ در بدترین وضعیت قرار داشت و ترقی قیمت نفت آن را وخیمتر کرد: تورم سالانه از ۴ درصد بین ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ به ۱۵/۷ از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ رسید؛ نرخ مرگ و میر کودکان به ۸۰ در هزار، و میانگین امید به زندگی که ۵۰ سال بود بهبود یافت، اما تنها به سطح هندوستان رسید، ۶۴ درصد از جمعیت شهری و ۴۲ درصد از دهقانان دچار فقر غذایی بودند و نرخ بیسوادی بین ۶۵ تا ۷۰ درصد حتی از هند نیز بیشتر بود.^{۳۳} درحالی‌که طبقه نخبگان از همه گونه وسایل تجملاتی بهره‌مند بود، طبقه متوسط تنها تلاش می‌کرد که دستاوردهای اخیرش را حفظ کند و اکثر مردم در دهه هفتاد همچنان در تنگنای معیشتی قرار داشتند در صورتی‌که ایران در اوج روند نوسازی خود قرار داشت.

این پدیده نشانگر روی دیگر سکه توسعه وابسته بود که ویژگیهای ساختار اجتماعی با نارضایتیها و شکایات مختلف را منعکس می‌کرد.

۲- دولت سرکوبگر انحصار طلب

محمد رضا پهلوی پس از کودتای ۱۹۵۳ به مثابه یک پادشاه دیکتاتور در عرصه سیاسی کشورش ظاهر شد. این نقش ریشه در سلطنت سرکوبگرانه پدرش در دهه ۱۹۳۰ داشت، اما این روند آرام و بدون چالش نبود: ایران در دوران اشغال نیروهای متحدین در دهه ۱۹۴۰، یک

دوره سیاست دمکراتیک را تجربه کرده بود؛ دولت ملی محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ تقریباً کنترل دولت را در دست گرفت، اما به علت انشعاب در نیروهای جنبش ملی و دخالت پنهان امریکا که شاه را به قدرت بازگرداند سرنگون شد؛ توطئه یک کودتا در سال ۱۹۵۸ کشف شد؛ و نهایتاً یک قیام مذهبی در سال ۱۹۶۳ به خاک و خون کشیده شد. تنها پس از این وقایع بود که شاه نهاد حکومت را مستحکم کرد. شالوده‌های این نهاد به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: درآمدهای نفت، سرکوب، کنترل اجتماعی، دیوان‌سالاری و نظام حزبی.

درآمدهای نفت موقعیت شاه را در رأس حکومت و ساختار اجتماعی استحکام می‌بخشید. در واقع تشکیل اوپک در سال ۱۹۶۰ و تهدید ایران مبنی بر تحریم بازارهای غربی در پی جنگهای اعراب و اسرائیل در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بیش از ملی کردن صوری نفت توسط شاه در سال ۱۹۵۴ درآمدهای نفتی ایران را افزایش داد. درآمدهای نفت از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۹۵۴ تقریباً هزار برابر افزایش یافت و به ۲۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ رسید. این درآمدها هم منبعی برای فعالیتهای دولت بود و هم به ثروتمند شدن شاه، خاندان سلطنتی و دربار منجر شد. شصت و شش شاهزاده و عموزاده‌های خانواده سلطنتی بین ۵ تا ۲۰ میلیارد دلار ثروت جمع‌آوری کردند. مطابق یک بررسی، خانواده سلطنتی یک پنجم داراییهای بخش خصوصی در ایران را در اختیار داشت که شامل سهام آنها در ۲۰۷ شرکت فعال در بخشهای کشاورزی، ساختمان‌سازی، هتل، اتومبیل‌سازی، نساجی، بیمه و شرکتهای فراگیر در سطح بالای هرم اجتماعی یکی از پایه‌های مادی قدرت شاه بود و از عوامل مهم به‌دست آوردن وفاداری ظاهری یارانش به دولت و شخص او محسوب می‌شد.^{۳۳}

ارتش و سازمان منفور اطلاعاتی او، ساواک، حفظ این ثروت را به عهده داشتند. تعداد پرسنل نیروهای مسلح از ۱۹۱ هزار نفر در سال ۱۹۷۲ به ۴۱۳ هزار نفر در سال ۱۹۷۷ (پنجمین ارتش بزرگ جهان) رسید، که بین ۲۵ تا ۴۰ درصد از بودجه را به خود اختصاص می‌داد. این رقم در سال ۷۹-۱۹۷۸ به ۱۰ میلیارد دلار رسید. این ارتش در داخل برای کنترل بحرانیهای اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گرفت و در کنار آن پلیس و سرویسهای اطلاعاتی قرار داشت که همگی توسط ایالات متحده آموزش دیده و مسلح شده بودند. ساواک مطبوعات

را سانسور و نیروهای دولتی را کنترل می‌کرد و اتحادیه‌های دولتی را زیر نظر داشت و در عین حال مخالفین سیاسی را مرعوب می‌ساخت. بر اساس یک گزارش سازمان عفو بین‌المللی، بین ۲۵ هزار تا ۱۰۰ هزار زندان سیاسی در سال ۱۹۷۵ در ایران وجود داشت. همین گزارش حاکی از آن بود که هیچ کشوری در دنیا سابقه‌ای بدتر از ایران در مورد حقوق بشر ندارد: «شاه ایران علی‌رغم اینکه مجازات اعدام در ایران بالاترین رقم در جهان است، چهره نظامی نیکوکار خود را حفظ کرده است. در ایران هیچ دادگاه مدنی معتبری وجود ندارد و سابقه شکنجه از حد تصور فراتر رفته است.»^{۳۴}

نهادهای ثروت و قدرت مطلقاً تحت کنترل دولت قرار دارند: کابینه و وزرا زیر نظر شاه هستند و قدرت را او به آنها تفویض می‌کند؛ ۳۰۴ هزار نفر کارمندان ارشد دولت، ۸۰۰ هزار کارمند دولت، و پارلمان همه زیر نظر شاه قرار دارند. نمایندگان پارلمان را اعضای دو حزب طرفدار شاه تشکیل می‌دادند که به عنوان حزب «بله قربان» و حزب «چشم قربان» معروف بودند. (نام رسمی آنها حزب ملیون و حزب مردم بود). این احزاب تا سال ۱۹۷۵ وجود داشتند، اما در این سال شاه یک نظام تک حزبی را با معرفی حزب رستاخیز به وجود آورد. شاه ادعا می‌کرد که مشروعیتش مبتنی بر یک نظام مرفقی، نوگرایی ملی است، اما واقعیت چیز دیگری بود: نظام شاه یک نظام سرکوبگر، دیکتاتوری زیر سلطه آمریکا بود.^{۳۵} براساس پایگاه طبقاتی دولت پهلوی مبتنی بر هژمونی طبقه حاکم، و در پیوند نزدیک با رابطه نه چندان همواری با کارفرمایان، زمینداران بزرگ، دیوان‌سالاران عالی مرتبه، و افسران نظامی بود که به عنوان شریک انتخاب کرده بود. شاه و دولت هدف نارضایتی خفته دیگر اعضای طبقه نخبگان و نهضت اجتماعی از پایین بودند و در ظاهر به نظر می‌رسید که در جامعه ایران خود مختارند، اما بقای آنها در دراز مدت در خطر بود.

۳- باز شدن فضای نظام بین‌المللی

بعد از کودتای ۱۹۵۳، ایالات متحده به عنوان یک قدرت خارجی بلامنازع در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد و در واقع جایگزین بریتانیا گردید. در طول دهه‌های پنجاه و شصت میلادی

یک رابطه ویژه بین دو کشور به وجود آمد که مبتنی بود بر اهمیت سیاسی، اقتصادی و استراتژیک ایران به عنوان یک کشور صادرکننده نفت که در جوار اتحاد شوروی واقع شده بود. این روابط توسط کمکهای امریکا، درآمد نفت، و سرمایه‌گذاریها تقویت شد و در اوایل دهه هفتاد با اعلام دکترین نیکسون که قصد تقویت متحدین منطقه‌ای برای حفظ فضای سیاسی و اقتصادی در نقاط استراتژیک جهان را داشت وارد فاز جدیدی گردید. نیکسون در سال ۱۹۷۲، براساس یک پیمان دو جانبه سری، ایالات متحده را متعهد کرد که هرگونه سلاح غیر اتمی را که ایران درخواست کرد به این کشور تحویل دهند. این پیمان منجر به همکاری بی سابقه‌ای بین دو طرف گردید که زمینه فروش ۱۰ میلیارد اسلحه تا سال ۱۹۷۷ و ۱۰ میلیارد

تجارت دو جانبه (عمدتاً اسلحه در مقابل نفت) را طی سالهای ۸۰-۱۹۷۶ فراهم آورد.^۳

اما جیمی کارتر به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری این روابط را بعد از ۱۹۷۶ خدشه دار کرد. وی از سیاست فروش اسلحه امریکا به ایران انتقاد کرد و به عنوان رئیس جمهور تا حدودی فروش سلاح امریکا به دیگر کشورها را به رعایت حقوق بشر توسط آنها مشروط کرد، و از وزارت خارجه امریکا خواست که به منظور تعدیل کردن سرکوبگری شاه با سازمانهای دفاع از حقوق بشر همکاری کند. شاه همه این اقدامات را جدی تلقی کرد و در یکی از اظهاراتش به یکی از دستیارانش گفت: «به نظر می‌رسد که ما برای مدت طولانی در اینجا نخواهیم بود». در سال ۱۹۷۱ شاه تا حدودی فضای سیاسی کشورش را با آزاد کردن تعدادی از زندانیان سیاسی باز کرد. فضای جدید زمینه‌ای فراهم آورد برای نوشتن نامه‌های سرگشاده انتقادی توسط روشنفکران ناراضی و همچنین یکسری تجمعات و تظاهراتی که نویدهای اولیه انقلاب در حال وقوع را می‌داد. اما علی‌رغم همه این مسائل ایران آنقدر برای روابط ویژه از بعد سیاسی و استراتژیک مهم بود که ایالات متحده نمی‌توانست آن را رها کند. گرچه کنگره مشکلاتی را بر سر راه صدور اسلحه ایجاد کرد، اما همچنان سلاحهای مدرن به ایران ارسال می‌شد. کارتر رابطه شخصی نزدیکی با شاه ایجاد کرد و در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷، یک هفته قبل از وقوع درگیریهای جدی در تهران مهمان او شد و گفت: «ایران تحت رهبری شاه در یکی از مناطق آشوب‌زده جهان به جزیره ثبات تبدیل شده است. اعلیحضرت، ایسن افتخار

بزرگی برای شما و رهبری شما و برای احترام، ستایش و علاقه‌ای که مردم شما به شما دارند می‌باشد.^{۳۷} در ماه مه ۱۹۷۸، سفیر امریکا در ایرن، ویلیام سولیوان، در تلگرامی به کشورش نوشت: «ایران با ثبات است و هیچ‌گونه مشکل جدی‌ای در روابط دوجانبه وجود ندارد. در ماه سپتامبر، دقیقاً پس از کشتار تظاهرکنندگان در جمعه خونین، جیمی کارتر طی تلگرافی که بسیار برای آن تبلیغ شد، حمایت خود را از شاه اعلام کرد. اما شاه که اکنون از سرطان رنج می‌برد مطمئن نبود که از حمایت کامل امریکا برخوردار باشد.

این دوگانگی دوجانبه همچنان ادامه یافت و حتی پیامدهای جدی‌تری به خود گرفت تا اینکه انقلاب بتدریج آغاز شد. درحالی‌که سولیوان در پاییز ۱۹۷۸ متوجه قدرتمندی انقلاب شد، وزیر خارجه امریکا، سایروس ونس، و مشاور امنیت ملی ییگینو برژینسکی طرفدار مشت آهنین و سرکوب بودند. گزارشگر ویژه، جورج بیل، در دسامبر به کارتر گوشزد کرد که عمر شاه به‌عنوان یک پادشاه مطلقه به پایان رسیده است. برژینسکی، ژنرال رابرت هایزر را در اوایل سال ۱۹۷۰ به تهران فرستاد تا انسجام و اتحاد ارتش را حفظ کند و در صورت نیاز برای حفظ نظام دست به کودتا بزند. کارتر نهایتاً در اثر توصیه‌های تناقض‌آمیز و احساسات شخصی‌اش نسبت به شخص شاه فلج شد و حمایت اخلاقی خود را چنان از شاه اعلام کرد که راه برگشتی برایش نماند (و بدین ترتیب اپوزیسیون را خشمگین‌تر کرد). ولی در عین حال حمایت او از قدرت نظامی و مشاوره روشن برای به تعویق انداختن انقلاب برخوردار نبود.

این عدم اقدام قدرت جهانی کلیدی در معادله ایران راه را برای توازن قوای درونی همسوار ساخت. این مسأله از اول تا آخر انقلاب به طرفداران انقلاب کمک کرد همچنان‌که روابط ویژه ایران و ایالات متحده از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸ در وهله اول مشروعیت او را خدشه دار کرد.

بدین ترتیب از آنجا که قدرت اصلی جهان به طور مؤثری برای جلوگیری از وقوع انقلاب دخالت نکرده است، نظام جهانی نیز گمان می‌کرد که بایستی با دید موافق به این انقلاب نگریست. ممکن است که ما بگوییم بدون این رویکرد نیز انقلاب موفق می‌شد، اما هزینه‌های انسانی آن مطمئناً بیشتر و بیشتر می‌شد و ممکن بود بدیل‌های تاریخی پیش‌بینی نشده‌ای به صحنه بیاید (کردتا، دخالت، و ائتلاف داخلی متفاوت و غیره).

۴- افول اقتصادی

آخرین عاملی که در ایجاد بحران انقلابی نقش عمده‌ای ایفا کرد افول اقتصادی بود که از سال ۱۹۷۶ آغاز شد. این مسائل ریشه‌های به هم تنیده متعددی داشت: چرخه‌های رشد و رکود توسعه وابسته، موانع اقتصادی داخلی، سوء مدیریت و تأثیر رکود اقتصاد جهانی بر اقتصاد ایران. پس از دوران خوش‌بینی زودگذری که در پی افزایش چهار برابر قیمت‌های نفت اوبیک در ۷۴-۱۹۷۳ به‌وجود آمد، برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی عمیقاً مورد تجدید نظر قرار گرفت و حجم عظیمی از هزینه‌های دولتی وارد اقتصاد ایران شد. در نتیجه در سال ۱۹۷۵ «اقتصاد ایران کاملاً از کنترل خارج شد... و هرچه هزینه‌ها بیشتر و بیشتر می‌شد، توفیقات کمتر و کمتر می‌گردید».^{۳۸} موانع زیادی در زیر ساختها (بنادر و راهها)، سرمایه انسانی (مهارت و مدیریت)، ظرفیت فناوری برای جذب نوسازی صنعتی و نظامی وجود داشت و سپس شکوفایی مبتنی بر نفت در حدود سال ۱۹۷۵ فروکش کرد، زیرا تقاضای جهانی برای نفت به سبب رکود بین‌المللی، که تا حدودی نتیجه افزایش قیمت نفت بود، کاهش یافت. صادرات نفت ایران تا پایان سال حدود ۲۰ درصد کاهش یافت که باعث شد درآمد نفتی این کشور حدود ۲/۷ میلیارد دلار کاهش یابد. در ماه مارس همان سال رژیم ایران با یک کسری ۳ میلیارد دلاری برای پرداخت قراردادهایش روبه‌رو شد. در ماه اکتبر شاه هشدار داد: «ما از مردم نخواستیم که از خودگذشتگی نشان دهند، بلکه آنها را لای زورق پیچیده‌ایم. اما اکنون اوضاع تغییر خواهد کرد. همه بایستی بیشترتر کار کنند و برای از خود گذشتگی در راستای پیشرفت ملت آماده باشند». دو شاخص گویا در این مقطع عبارت بودند از: فرسایش اعتماد بخش تجاری که منجر به خروج ماهانه ۱۰۰ میلیون دلار در سالهای ۷۶-۱۹۷۵ گردید، و افزایش نرخ کالاهای مصرفی از ۹/۹ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۱۶/۶ درصد در سال ۱۹۷۶ و ۲۵/۱ درصد در سال ۱۹۷۷ (نرخ اجاره در تهران در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ حدود ۲۰۰ درصد و سال ۷۷-۱۹۷۶ ۱۰۰ درصد افزایش یافت).

بدین ترتیب سال ۱۹۷۷ سال سختی بود. گرچه رشد صنعتی همچنان مثبت بود اما از ۱۴/۴ درصد به ۹/۴ درصد آفت پیدا کرد. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا این سیر نزولی در اقتصاد یک رکود مطلق بود و یا اینکه صرفاً یک نزول نسبی. فرد هالیدی در این رابطه می‌نویسد: «گرچه مشقت فراگیری به‌وجود نیامده بود، سیر نزولی اقتصادی تأثیرات منفی سیاسی داشت.»^{۳۹} این تأثیر در بعضی جاها خیلی جدی بود: سرمایه‌گذاری خصوصی ۶/۸ درصد کاهش داشت، تولیدات کشاورزی با ۰/۸ درصد کاهش روبه‌رو شد، از بودجه دولت ۳/۵ میلیارد دلار کاسته شد، و استقراض از خارج آغاز شد. در ژانویه ۱۹۷۷ تولیدات نفت ۱/۵ میلیون بشکه در روز کاهش یافت، زیرا ایران اصرار داشت که نفت را ۵ سنت گرانتر از امارات متحده و عربستان سعودی بفروشد. بدین ترتیب، گرچه صادرات کاهش داشت، درآمدها ۳۰ درصد افزایش یافت. از آنجا که تعدادی از قراردادهای لغو و یا محدود شده بود، بیکاری افزایش یافت، که این مسأله خصوصاً بر وضع زندگی کارگران غیر ماهر شهری تأثیر سوء برجای گذاشت. نرخ رسمی بیکاری در ۷۸-۱۹۷۷ برابر ۹/۱ درصد (۹۰۰ هزار نفر در ۹/۹ میلیون نفر) بود، بیکاری در مناطق روستایی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد بود و حدوداً یک تا یک و نیم میلیون نفر از جمعیت را دربرمی‌گرفت. تجار بازاری همچنان به عنوان سپر بلا جرمه و مسئول تورم معرفی می‌شدند. نخست وزیر جدید، جمشید آموزگار، برای مبارزه با تورم آهنگ رشد اقتصادی را کندتر کرد که مسأله بیکاری و رکود را بیش از پیش وخیم کرد.

این روندها منجر به اعتراضهای ۱۹۷۷ به بعد گردید. گرچه در اواسط سال ۱۹۷۸، سال انقلاب، این اعتراضها تا حدودی کُند شد، اما اعتصابات، حمله به اموال دولتی و ناآرامی بخش تجاری، در داخل و خارج، آنها را بزرگ جلوه می‌داد. بدین ترتیب سیر نزولی رشد اقتصادی آخرین شرایط ساختاری بود که شاه را تضعیف کرد و به بحران دامن زد.

چگونه ائتلاف موفق شد؟

فرهنگهای سیاسی اپوزیسیون

در این بخش نهایی علل و پویای ائتلاف انقلابی توده‌ای چند طبقه‌ای ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ابتدا نظری بر فرهنگهای سیاسی می‌اندازیم که الهام‌بخش بازیگران این فرآیند

بوده‌اند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، جهت‌گیریهایی ارزشی برای تبدیل شرایط ساختاری مناسب انقلاب به عمل بسیار با اهمیت هستند. ایدئولوژی و فرهنگ به مثابه صافی‌هایی عمل می‌کنند که گروهها تجربه‌های خود را از بی‌عدالتی از طریق آنها عبور می‌دهند و برای اصلاح آن خود را بسیج می‌کنند و به دلیل پیچیدگی شناخت آنچه در ذهن میلیونها بازیگر اجتماعی ناشناس می‌گذرد، در اینجا نقدهای رهبران و سازمانهای ایرانی قابل شناسایی را بررسی می‌کنیم و در این راستا تلاش خواهیم کرد که پایگاه اجتماعی هر کدام را در قدم اول شناسایی کنیم. ما مشاهده خواهیم کرد که به جای یک تشیع یک دست، حداقل پنج جهت‌گیری ارزشی انتقادهای فزاینده گروههای مختلف در جامعه ایران را تشکیل می‌دهد. می‌توان این جهت‌گیریها را با عناوین اسلام مبارز [امام] خمینی، الهیات آزادیبخش و رادیکال شریعتی، اسلام لیبرال دموکراتیک بازرگان، سوسیالیسم گروههای چریکی (با گرایشهای اسلامی و سکولار) و ناسیونالیسم سکولار (به شکلهای سوسیالیستی و دموکراتیک) نامید. همه این ایدئولوژیها با همه عناصر مختلفی که ائتلاف انقلابی توده‌ای چند طبقه‌ای ایران را تشکیل می‌داد، بسیج شد.

طی سال ۱۹۷۸، آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی (۸۹-۱۹۰۲) به عنوان رهبر نهضت ظهور کرد. او به عنوان یک منتقد جدی انقلاب سفید شاه در سال ۱۹۶۳ در قم مشهور شد و بر علیه «استعمار اقتصادی و سیاسی ایران توسط غرب از یک طرف... و تسلیم رژیم به استعمار از طرف دیگر... سخنرانی کرد و نتیجه گرفت که رژیم مصمم است اسلام و قوانین اسلامی را نابود کند و تنها اسلام و علمای اسلام می‌توانند از یورش استعمار جلوگیری کنند». در سال ۱۹۷۱ او در تبعید در عراق کتابی در مورد حکومت اسلامی منتشر کرد که یک بمب ایدئولوژیک بود و در آن مشروعیت رژیم را به چالش خواند و از حکومت یک فقیه جامع‌الشرایط دفاع کرد. اما انتقادات ایشان از فساد رژیم سلطنتی و دیکتاتوری خاندان پهلوی، سلطه غرب، و همچنین مشکلات اقتصادی ایران، بهتر از این عقاید شناخته شده بود. اسلام مبارز [امام] خمینی نیز ممکن است به عنوان یک اسلام توده‌ای شناخته شود، زیرا این گرایش جنبه‌های سنتی و مترقی را به هم می‌آمیخت و برای اقشار گوناگون جذابیت داشت. درحالی‌که

پایگاه اولیه گرایش ضد امپریالیستی [امام] خمینی در میان علمای سطح پایین، طلاب، و بخشهایی از بازار بود، این گرایش همچنین روشنفکران سکولار، چپها و کارگران را نیز جذب کرد. معهدا دیدگاه مذهبی ایشان برای طبقات حاشیه‌ای شهری و جمعیت‌های روستایی که آنها را مستضعفین می‌خواند جذابیت داشت. ایشان از حمایت شبکه‌ای از دانشجویان و علما در داخل و خارج، از جمله اعضای جامعه روحانیون مبارز که اکثر آنان بعد از انقلاب به شهرت رسیدند، برخوردار بود. این مزایا، به علاوه مخالفت سازش‌ناپذیر، انسجام فردی، و زیرکی سیاسی به [امام] خمینی کمک کرد که به عنوان رهبر نهضت پس از شروع حرکت ظهور کند.

علاوه بر [امام] خمینی، معمولاً علی شریعتی (۱۹۳۳-۷۷) به‌عنوان ایدئولوگ انقلاب شناخته می‌شود. شریعتی دانشجوی جامعه‌شناسی، تاریخ و ادبیات سوربون از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ بود و پس از بازگشت به ایران، ابتدا به عنوان معلم زبان انگلیسی دبیرستان و سپس استاد تاریخ دانشگاه مشهد شروع به کار کرد. پس از اینکه شریعتی به علت مسائل سیاسی در سال ۱۹۷۱ اخراج شد، در تهران قبل از دستگیری، تبعید و مرگش در انگلستان در سال ۱۹۷۷ (ژوئن) سخنرانی‌های بسیار جذابی در آستانه انقلاب ایراد کرد. کار اصلی او ارائه یک اسلام فعال انقلابی و ترکیب سیاست و تحلیل اجتماعی با الهامات مذهبی بود. او در مخالفت با علمای ساکت و طرفدار وضع موجود به تدوین الهیات آزادی‌بخش پرداخت و استدلال می‌کرد که: «اساسی‌ترین سنت اسلام شهادت است همراه با فعالیت انسانی در راستای مبارزه با ظلم و استقرار عدالت و همچنین دفاع از حقوق بشر». گرچه او معتقد بود که مارکسیسم برای تحلیل تاریخ و جامعه مفید است، احساس می‌کرد که راه حل مشکلات در درون اسلام قرار دارد و به طور مبهم دعوت به حکومت اسلامی می‌کرد که از دید او مردمی و مبتنی بر دموکراسی هدایت شده بود. پایگاه اجتماعی او در وهله اول در میان دانشجویان تندرو دانشگاهها و روشنفکران بود، اما به طبقات مردمی شهری از قبیل کارگران، مهاجرین و حاشیه‌نشینان نیز سرایت پیدا کرد. بسیاری از نوشته‌های او مبنای شعارهای تظاهرکنندگان و یا شعارهای دیواری سال ۱۹۷۸ بود، که گواهی است بر جذابیت او برای توده مردم که او را بعد از [امام] خمینی قرار می‌دادند.^۴

گرایش سوم که تاثیر آن کمتر بود اما در عین حال از اهمیت خاص خود برخوردار بود، قرائت لیبرال دموکراتیک از اسلام بود که توسط بازرگان و نهضت آزادی ایران مطرح شد. بازرگان تحصیلات خود را در مهندسی فیزیک در پاریس به اتمام رساند، یکی از دستیاران مصدق در نهضت ملی شدن نفت ایران بود. او به عنوان بنیانگذار نوگرایی اسلامی مطرح است؛ آثار او مسائلی از قبیل قانون اساسی، دموکراسی و سوسیالیسم معتدل را در یک چهارچوب اسلامی متعهد در برمی گیرد. او از مالکیت بزرگ بر زمین انتقاد می کرد، خواهان رفع احتیاجات مردم بود، و تلاش می کرد علما و نیروهای مترقی را متحد کند تا نقطه ضعفهای نهضت مصدق را برطرف کنند. پایگاه اجتماعی نهضت آزادی که در سال ۱۹۶۳ ممنوع اعلام شد، عمدتاً در میان اقشار متوسط تجار، کارمندان دولت، دانشجویان و صاحبان حرف بود.^{۴۱}

همچنین ناسیونالیستهای لیبرال سکولار باقیمانده از جبهه ملی دارای ترکیب اجتماعی مشابهی بودند. این عده که بعد از کودتای ۱۹۵۳ تحت فشار شدید قرار داشتند، در تظاهرات ضد شاه در سالهای ۶۳-۱۹۶۰ مجدداً حضور یافتند، اما دوباره مجبور شدند به فعالیتهای زیرزمینی روی آورند. پایگاه اجتماعی این گروه که خواستار یک آلترناتیو دموکراتیک برای نظام پادشاهی در سیاست خارجی مستقل بود، عمدتاً در میان گروه محدودی از بازاریان، کارگران تحصیلکرده، و صاحبان حرف بود. این گروه که در سال ۷۸-۱۹۷۷ دوباره علنی شد، نهایتاً به رهبری [امام] خمینی تسلیم شد. حزب چپ‌گرای توده (کمونیست) که پس از سرکوبهای سال ۱۹۵۳ و بعد از آن متحمل خساراتی شده بود موفق شد به فعالیتهای زیرزمینی و خارج از کشور خود ادامه دهد و در آستانه انقلاب ادعا کرد که ۳۸ هزار عضو دارد. مواضع سیاسی این حزب عبارت بودند از: حمایت از اتحاد شوروی، تقاضای ایجاد یک جمهوری دموکراتیک، اصلاحات ارضی واقعی، نفی خشونت، و حمایت از روحانیت مترقی، خصوصاً [امام] خمینی. پایگاه اجتماعی این حزب در ایران به بخشی از روشنفکران، محدود بود و در تظاهرات سال ۱۹۷۸ نشان داد که حامیانی در کارخانه‌ها بخصوص در صنعت نفت دارد. سازمانهای چریکی چپ‌گرا در مبارزات ضدشاه دهه هفتاد مؤثرتر بودند که در میان آنها مجاهدین اسلامی و فداییان مارکسیست بیشتر مطرح بودند. مجاهدین در دهه شصت میلادی

از درون نهضت آزادی رشد کردند و از روشهای مسالمت‌آمیز مبارزه راضی نبودند. آنها با ارتباط دادن اسلام و فعالیتهای انقلابی در سال ۱۹۵۳ اعلام کردند که به مارکسیسم احترام می‌گذارند و در سال ۱۳۵۴ به دلیل اختلاف بر سر این موضوع انشعاب ایجاد شد و گروه اسلامی که تحت تأثیر شریعتی بود، نام مجاهدین را برای خود حفظ کرد. بعد از سال ۱۳۵۴، مجاهدین که درگیر بمب‌گذاری و به قتل رساندن مقامات شدند، حدود ۷۳ نفر از اعضای خود را از دست دادند در حالی که مارکسیستها ۳۰ نفر از جمله تقریباً همه اعضای بنیانگذار را از دست دادند. گروه فداییان همتای مارکسیست - نسبت مجاهدین بود که از حزب توده جدا شده بود. این گروه نیز مانند گروه مجاهدین پایگاه عمده‌اش در میان دانشجویان بود. گروه فداییان نیز در سال ۱۳۵۳-۵۵ دچار انشعاب شد. آنها نیز تعداد زیادی از رهبران و ۱۷۲ نفر از اعضای خود را که توسط رژیم دستگیر شدند و یا به قتل رسیدند از دست دادند. فداییان در میان انجمن دانشجویان ایران در ایالات متحده که در آستانه انقلاب حدود ۵ هزار عضو داشت نفوذ زیادی داشتند. تعداد زیادی از دانشجویان، روشنفکران و کارگران از طریق مجاهدین و فداییان عقاید سوسیالیستی را پذیرفتند. از میان این همه فرهنگهای سیاسی مکاتبی به وجود آمد که توانستند میلیونها ایرانی را در سالهای ۱۳۵۶-۵۷ بسیج کنند.^{۴۲}

ناسیونالیسم، مردم سالاری، سوسیالیسم، بنیادگرایی اسلامی، رادیکالیسم، و لیبرالیسم توجه توده‌ها را به طریقی پیچیده و به شیوه‌ای همپوشان به خود جلب کرده بود. افرادی که به این مکتبها جذب می‌شدند عبارت بودند از طلاب جوان، بازرگانان، دانشجویان، هنرمندان، روشنفکران، و حاشیه نشینان شهری. این گروهها در یک ائتلاف نه چندان منسجم یک حرکت اجتماعی توده‌وار شهری را به وجود آوردند. بدون در نظر گرفتن این جهت‌گیریها بسیار مشکل خواهد بود که شکل نهضت انقلابی را تعیین کرد. حضور اینها یک عامل علی در ایجاد انقلاب به شمار می‌آید.

مراحل بسیج انقلابی ۵۷-۱۳۵۵

گرچه تعیین تاریخ دقیق آغاز انقلاب مسأله‌ای مورد بحث است، اما شکی نیست که یکسری تحرکات اعتراض آمیز در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد که کسی در آن زمان نمی‌توانست حدس بزند که سرانجام اینگونه تحرکات چه خواهد بود. پس از اینکه شاه فضای سیاسی را به طور جزئی آزاد کرد و افول اقتصادی ایران آغاز شد، تعدادی نامه سرگشاده در مورد نقض حقوق بشر و تخلف از قانون اساسی از سوی نویسندگان، شعرا، قضات، و وکلا خطاب به شاه نوشته شد. هنگامی که روزنامه کیهان نوشت: در ایران مشکل چیست؟، حدود ۴ هزار نامه دریافت کرد. در اردیبهشت ماه سخنرانی مهدی بازرگان در یک مسجد حدود ۱۴ هزار مخاطب داشت. در ماههای بهار و تابستان نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب توده، فداییان، و مجاهدین علناً یکسری فعالیتهای تند را ایجاد کردند. در ماههای تیر و مرداد ساکنان حلیی آباد اطراف تهران در مقابل تخلیه اجباری توسط نیروهای شهرداری دست به مقاومت زدند که در نتیجه تعداد زیادی در درگیری با نیروهای امنیتی به قتل رسیدند. شعرا در شهریورماه ده شب شعر برگزار کردند که تعداد شرکت کنندگان در این مراسم فرهنگی از ۳۰ هزار به ۱۵۰ هزار نفر افزایش یافت. این مراسم در اعتراض به سانسور برگزار شد. چندی بعد فرزند ارشد [امام] خمینی، مصطفی خمینی به‌طور مشکوکی در عراق از دنیا رفت و در مراسم سوگواری او برخوردهایی پیش آمد. در همین حال، در طول بازدید شاه از ایالات متحده بین ۸ هزار تظاهرکننده معترض و ۱۵۰۰ نفر طرفداران شاه (که گفته می‌شد هر کدام از سفارت ایران ۱۰۰ دلار دریافت کرده بودند) برخوردهایی پیش آمد. در دی ماه اکثر دانشگاههای بیست و دوگانه ایران یا تعطیل بودند و یا در حال اعتصاب. دانشجویان و بازرگانان تهران از مراسم محرم برای تظاهرات علیه سیاستهای اقتصادی رژیم استفاده کردند. بنابراین در پایان سالی که در آن کارتر ایران را جزیره ثبات خواند، تظاهرات و اعتصابهای توده‌ای متشکل از اقشار گوناگون از روشنفکران گرفته تا دانشجویان، حاشیه‌نشینان شهری، کارگران، علما و بازاریان آغاز شد.^{۴۳}

می‌توان گفت که انقلاب در حقیقت به عنوان یک فرآیند مستمر در نیمه اول سال ۱۹۷۸ آغاز شد، چرا که یکسری اعتراضهای دوره‌ای برای بزرگداشت چهلمها به‌طور منظم برگزار

می‌شد. این اعتراضها به دلیل مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه [امام] خمینی در ژانویه ۱۹۷۸ که در روزنامه نیمه رسمی اطلاعات درج گردید، آغاز شد. پس از درج این مقاله بین ۴ تا ۱۰ هزار نفر (از طلاب، بازاریان و علما) در شهر قم دست به تظاهرات زدند و در نتیجه در درگیری با نیروهای امنیتی ۲۰ الی ۴۰ نفر کشته شدند. ۱۸ فوریه ۱۹۷۸ در دروازه شهر بزرگ تظاهرات شد و سپس در ۵۵ نقطه ایران برای اولین بار شعار مرگ بر شاه در فضای سیاسی ایران طنین‌انداز شد، اما نیروهای امنیتی حدود ۱۰۰ نفر را به قتل رساندند. این تظاهرات توسط ضبط صوت ضبط شد و در سراسر ایران نوار آن پخش گردید. در ماه مه، ۳۴ شهر ایران دستخوش خشونت شدند که طی آن بین ۴۰ تا ۸۰ نفر کشته شدند (و مثل همیشه آمار دولتی با آمار مردمی در مورد قربانیان متفاوت بود). شاه علناً عذرخواهی کرد و وعده آزادسازی بیشتر را داد و طی دو ماه یک نوع وقفه در تظاهرات مشاهده شد. اما این وقفه در ماه بعد، یعنی ماه رمضان، از بین رفت. وعده شاه برای برگزاری انتخابات آزاد در ششم اوت با تظاهرات ۵۰ هزار نفری مردم در اصفهان روبه‌رو شد که طی آن حدود صد نفر کشته شدند. سپس در ۱۹ اوت، ۴۰۰ نفر در سینما رکس آبادان زنده زنده سوختند و مردم ساواک را مسئول این واقعه می‌دانستند. در بقیه روزهای ماه اوت تظاهرات خونین و کشتار ادامه پیدا کرد و نهایتاً نخست‌وزیر جدید، جعفر شریف امامی، معرفی شد که وعده اصلاحات متعددی را داد.^{۴۴}

حوادث ماه سپتامبر، که شاهد تظاهراتهای عمده و اعتصاب عمومی بود، اوج‌گیری برخوردها را دامن زد و آغاز نقطه‌ای در فرآیند جنبش انقلابی بود که راه برگشتی برای آن نبود. ماه رمضان در ۴ سپتامبر با یک تظاهرات ۲۵۰ هزار نفری در تهران پایان یافت و سه روز دیگر حدود نیم میلیون ایرانی خواستار پایان دادن به حکومت دودمان پهلوی شدند. در روز هشتم سپتامبر که به جمعه خونین معروف شد، نیروهای امنیتی در نقاط مختلف شهر به مردم حمله کردند و تعداد زیادی را به قتل رساندند، درحالی‌که دولت ادعا کرد تنها ۶۸ نفر کشته شده‌اند، آمار مرده شورخانه رقم ۳ هزار را نشان می‌داد. از نهم سپتامبر به بعد یکسری اعتصاب در صنایع نفت آغاز شد. این اعتصابات تا ماه اکتبر ادامه یافت و سپس به راه آهن، پست، روزنامه‌ها، بیمارستانها، وزارتخانه‌های دولتی، و تعداد زیادی از کارخانجات گسترش

یافت. تقاضاها با سرعت زیادی رنگ سیاسی به خود گرفتند: تقاضا برای آزادی و سرنگونی دودمان پهلوی. [امام] خمینی در ششم اکتبر مجبور شد عراق را ترک کند، اما وارد پاریس شد؛ جایی که ارتباط ایشان با ایران و دیگر نقاط جهان حتی آسانتر و بیشتر شد. در اواخر اکتبر تولید نفت از ۵/۵ میلیون بشکه در روز به ۱/۵ بشکه کاهش یافت. در ماه نوامبر شاهد بستن دانشگاهها و حکومت نظامی بودیم، اما تحت فرماندهی ژنرال ازهاری پیر و میانه‌رو و نه یک ارتشی تندرو. بعضی از اعتصاب‌کنندگان به زور کار خود را از سر گرفتند. ماه دسامبر که با ماه محرم - ماه عزاداری شیعیان - همزمان بود، برای نیروهای مخالف رژیم تعیین‌کننده بود. میلیونها ایرانی حکومت نظامی را به چالش کشیدند و به خیابانها ریختند، اعتصابها اقتصاد را فلج کرد، و حمایت امریکا از شاه نهایتاً برداشته شد و شاه نیز باقیمانده اراده خود را از دست داد.^{۴۵}

ژانویه دوران انقلابی دوگانگی قدرت بود، زیرا در این مقطع یکی از اعضای جبهه ملی، شاپور بختیار، به نخست وزیری منصوب شد، اما از طرف جبهه مورد سرزنش قرار گرفت. با این حال مردم با ادامه تظاهرات و اعتصابها به استقبال او رفتند. شاه نهایتاً در روز ۱۱ ژانویه اعلام کرد که برای تعطیلات، کشور را ترک می‌کند و در روز ۱۶ ژانویه ایران را ترک کرد. روز بعد [امام] خمینی تشکیل شورای انقلاب اسلامی را اعلام کرد. در روز ۱۹ ژانویه یک جمعیت یک میلیونی در تهران خلع شاه از قدرت را اعلام کرد و خواستار استقرار یک جمهوری اسلامی آزاد شد. از بازگشت [امام] خمینی به ایران در ۱۶ ژانویه توسط ارتش ممانعت به عمل آمد. اما از آنجایی که در تظاهراتهای عظیمی خواستار بازگشت ایشان شدند، در اول ژانویه به ایشان اجازه بازگشت داده شد، و سه تا چهار میلیون نفر جمعیت، شاید بزرگترین جمعیت در طول تاریخ، در اطراف خیابانهای تهران به استقبال رهبر خود رفتند. در روز پنجم فوریه [امام] خمینی یک دولت موقت تحت هدایت بازرگان را اعلام کرد که منجر به یکسری مذاکرات پیچیده با ارتش و مستشاران امریکایی گردید. در روزهای ۹ تا ۱۱ فوریه قیام همافران نیروهای هوایی، اعضای گروههای چریکی، و شهروندان عادی، ارتش را به چالش کشید. شورای فرماندهی عالی تصمیم گرفت که بختیار را ترک کند و او مخفیانه کشور را ترک کرد. در

ساعت ۶ بعداز ظهر روز ۱۱ فوریه رادیو اعلام کرد: «این صدای تهران است، صدای واقعی ایران، صدای انقلاب، دیکتاتوری پایان یافته است».^{۴۶}

فیروهای اجتماعی: ائتلاف چند طبقه‌ای

آنچه اکنون بایستی مورد مذاقه قرار گیرد پایگاههای اجتماعی این حوادث است که فرضیه‌های گوناگونی را به خود جلب کرده است. بیشتر محققین معتقدند که یک ائتلاف توانست این انقلاب را به وجود بیاورد. مثلاً آبراهامیان معتقد است که این ائتلاف متشکل بود از اتحاد بین طبقات متوسط سنتی (علما و بازرگانان) و طبقه متوسط جدید (روشنفکران و دانشجویان)، و کارگران و طبقات پایین شهری نیز این دو طبقه را به هم جوش می‌دادند. کدی تأکید می‌کند که فقرای شهری بین فوریه و سپتامبر ۱۹۷۸ و طبقات متوسط و کارگر در پاییز به این ائتلاف پیوستند. بازرگان توضیح زیبایی در مورد ترکیب اجتماعی تظاهراتهای تعیین‌کننده دهم و یازدهم دسامبر ۱۹۷۸ ارائه می‌دهد:

اعضای طبقه متوسط شهری، بخصوص دانش آموزان و دانشجویان جوان دانشگاهها، اکثر شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌دادند، پس از آنها بازاریها بودند (صنعتگران و پیشه‌وران)، معاززه‌داران، و کارمندان دولت که تعدادشان نیز زیاد بود. کارگران و دهقانانی شرکت کننده اقلیت را تشکیل می‌دادند. طلاب و روحانیون نیز حضور داشتند اما با توجه به تعداد کل آنها در جامعه، حضورشان کم بود. زنان و جوانان... حضور داشتند و بی‌حجابیها اکثریت را تشکیل می‌دادند».^{۴۷}

اشرف و بنوعیزی انقلاب را به پنج مقطع تقسیم می‌کنند، هر مقطع با بازیگران و شیوه مبارزه خودش: مرحله آغاز از ژوئن تا دسامبر ۱۹۷۷، دوره بسیج مسالمت‌آمیز توسط دانشجویان و روشنفکران؛ دوره دوم، دوره شورهای دوره‌ای از ژانویه تا ژوئیه ۱۹۷۸ که علما و بازاریان نیز درگیر بودند؛ دوره سوم، دوره تظاهرات توده‌ای اوت و سپتامبر که علاوه بر طبقات بالا، طبقه متوسط شهری و طبقات حاشیه‌ای نیز شرکت کردند؛ دوره چهارم، در پاییز

۱۹۷۸ دورهٔ تظاهرات کارگران حرفه‌ای و کارگران غیرحرفه‌ای بود؛ و دوران حاکمیت دوگانه از دسامبر ۱۹۷۸ تا فوریه ۱۹۷۹ که در آن همهٔ این طبقات علیه شاه متحد شدند. مایلیم اضافه کنم که انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ با یک اتحاد دیگر از طبقات توده‌ای و شهری ایران نظیر انقلاب مشروطه و نهضت ملی کردن نفت به وجود آمد. مقالهٔ حاضر تلاشی بود برای نشان دادن ریشه‌های این ائتلاف در فرآیند توسعهٔ وابسته، سرکوب دولتی، و فرهنگهای اپوزیسیون دهه‌های شصت و هفتاد میلادی. در چهارچوب ساختار طبقاتی ایران، علما، تجار، صنعتگران، روشنفکران، کارگران، و طبقات حاشیه‌ای شهری اتحادیه توده وار را تشکیل می‌دادند. زنان و اقلیتهای مذهبی بدون توجه به مرزبندیهای طبقاتی در این اتحادیه شرکت داشتند. دهقانان و عشایر یک نقش حمایتی داشتند. اکنون با تحلیل هر کدام از اجزاء، این پژوهش را به پایان می‌بریم.

دهقانان و عشایر روستائین قبل از فوریه ۱۹۷۹ عمدتاً در خارج از چهارچوب اصلی نهضت قرار داشتند. آن دسته از دهقانانی که در نزدیکی شهرها زندگی می‌کردند، خصوصاً اگر در شهر کار می‌کردند، در بعضی از راهپیماییهای بزرگ در اواخر سال ۱۹۷۸ شرکت می‌کردند، و اخبار نهضت را با خود به روستا می‌بردند. عشایر خصوصاً در موقعیتی نبودند که فعال باشند، گرچه گروههای ساکن در کردستان، بلوچستان و ترکمن صحرا از موقعیت استفاده کردند تا ادعاهای خود بر علیه دولت را مطرح کنند، این روند علیه دولت پس از انقلاب نیز ادامه یافت.^{۴۸}

بخشی از علما (نه همه آنها)، دانشجویان مذهبی، و بازاریان و صنعتگرانی که آنها را حمایت مالی می‌کردند، نقش بارزی در انقلاب ایفا نمودند. شبکهٔ [امام] خمینی به عنوان رهبران و هماهنگ‌کنندگان با نفوذ در سال ۱۹۷۸ ظاهر شد که تظاهرات قسم را آغاز کردند و سپس چهلم‌های پشت سر هم، مراسم رمضان و محرم را برگزار کردند. همین گروه در اواخر سال ۱۹۷۸ در ایران کمیته‌های اسلامی را نیز ایجاد کردند. آنها کمکهای مالی اساسی از تجار بازار دریافت کردند درحالی‌که صنعتگران از لحاظ تعداد در برگزاری مراسم چهلم در ژانویه، فوریه، مارس و مه ۱۹۷۸ نقش اساسی داشتند.^{۴۹}

روشنفکران سکولار نیز آرزوی یک نقش در رهبری را داشتند و پایگاه خود را در میان دانشجویان و صاحبان حرف جستجو می‌کردند. نقش روشنفکران در اعتراض‌های اولیه سال انقلابی ۱۹۷۷ بسیار برجسته بود (نامه‌های سرگشاده و شهبای شعر). دانشجویان در محوطه‌های دانشگاهها اعتصاب می‌کردند و در طول سال ۱۹۷۸ تظاهرات سنگینی به راه انداختند. این گروه همراه با متخصصین جوان (که در فلج کردن بخشهای خصوصی و دولتی اقتصادی در پاییز ۱۹۷۸ نقش داشتند) بیشترین صدمات را به تناسب تعدادشان متحمل شدند. روشنفکران و دانشجویان ستون فقرات جبهه ملی، حزب توده، سازمان مجاهدین و فداییان بودند که تظاهراتها را برگزار می‌کردند، در کارخانه‌ها اختلال به‌وجود می‌آوردند (و در مورد گروههای چریکی) در فوریه ۱۹۷۹ در مقابل ارتش دست به تشکیل یک نیروی مسلح مردمی زدند.^{۵۰}

یکی از عناصر تعیین‌کننده نهضت توده‌ای، طبقه کارگر بود که اعتصابات کم و بیش خودبه‌خودی آنان منجر به اعتصابات عمومی سال ۱۹۷۸ گردید. در طی سال ۱۹۷۷ تقاضاهای اقتصادی افزایش یافت. از تابستان سال ۱۹۷۸ به بعد بعضی از اعتصابات جنبه سیاسی داشت. کارگران نفت می‌گفتند ما زمانی نفت صادر می‌کنیم که شاه را صادر کرده باشیم و کارمندان بانکها، بیمارستانها، مخابرات، حمل و نقل، و بسیاری از بخشهای صنعتی، مطمئناً در تضعیف کردن موقعیت رژیم نقش داشتند. عمل آنها در داخل رژیم مشروعیت‌زایی بود و قدرت سرکوبگری آن را تضعیف کرد، زیرا ارتش نیاز به سوخت داشت و دولت نیاز به ارتباطات و مخابرات، و این وقایع ایالات متحده را متقاعد کرد که شاه دیگر نمی‌تواند تداوم شریان نفت را تضمین کند و همچنین قادر نیست ثبات مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری را به‌وجود آورد. تحت تأثیر [امام] خمینی، شریعتی، مجاهدین و مارکسیستها و شوراها، کارگری آنها تمایلات ایدئولوژیک متنوعی را تا اوایل ۱۹۷۹ از خود نشان دادند. اعتصاب عمومی نقش محوری در پیروزی انقلاب داشت. بدون این اعتصابها [امام] خمینی نمی‌توانست قدرت را به‌دست بگیرد (و یا اینکه با یک موقعیت مشکل‌گیر قابل تصور روبه‌رو می‌شد).^{۵۱}

مهمترین نقش حمایتی توده‌ای توسط طبقات پایین حاشیه‌نشین شهری ایفا شد. مقاومت آنان در مقابل تلاش برای تخلیه آنها در تابستان ۱۹۷۷ نشان داد که رژیم می‌تواند به چالش کشیده شود. آنان، در سال ۱۹۷۸، به تظاهرات عظیم مردم پیوستند و در مقابل تفنگهای ارتش ایستادگی کردند. تعداد زیادی از قربانیان ۱۰۰ هزار تا ۱۲۰ هزار نفری انقلاب متعلق به همین گروه بود. جوانان فقیر شهری عمدتاً نقش رهبری گروههای حاشیه‌ای را به‌عهده داشتند. اما فقرای زورنشین کمتر از فقرای ساکن فعال بودند. یکی از آنها به یک خبرنگار گفت: برای تظاهرات کردن نیاز به یک شکم سیر است. درحالی‌که یکی دیگر از آنها اظهار داشت که وقتی برای شرکت در تظاهرات ندارد، اما زمانی‌که شاه برود، اوضاع بهتر خواهد شد.^{۵۲}

نهایتاً، زنان، و اقلیتهای مذهبی و قومی نیز در انقلاب نقش داشتند، در اکثر تظاهرات عظیم مردم، هزاران زن چادر به سر علی‌رغم خطرات موجود و همچنین برای کاهش خطرات، در صف مقدم تظاهرات قرار داشتند. کدی اینها را عمدتاً زنان بازاری می‌دانند که طبقات پایین شهری و دانشجویان را نیز دربر می‌گرفتند. (و همان‌گونه که بازرگان اظهار می‌دارد، زنان بی‌حجاب نیز تعداد زیادی از آنان را تشکیل می‌دادند). در بعضی از موارد زنان در شوراها، کارگری نیز شرکت می‌کردند. اقلیتهای مذهبی - مسیحیها، یهودیها و زرتشتیها - تمایل داشتند که در ائتلاف مردمی به‌عنوان گروههای صنفی شرکت کنند. گرچه این گروهها به‌طور طبیعی نگران ماهیت جمهوری اسلامی بودند، اما خواستار سرنگونی شاه بودند؛ یهودیان و زرتشتیها (و احتمالاً مسیحیها) با صدور بیانیه با نهضت اعلام همبستگی کردند.^{۵۳} نهضت همچنین یک بعد منطقه‌ای و قومی داشت. در واقع مرکز مقاومت در این زمینه در مناطق اپوزیسیون تاریخی آذری زبان شمال غربی، گیلان، و کردستان شکل گرفت.

علی‌رغم رویه‌رو شدن، با این گروه از مخالفین، شاه در سال ۱۹۷۸ تسلیم نشد. خصوصاً در ماههای اولیه دولت سعی کرد پایگاههای اجتماعی حمایتی‌اش را بسیج کند. مطبوعات رسمی گزارشی از تظاهرات ۵۰ هزار نفری از طرفدار شاه در تبریز در ۱۸ ژانویه، ۲۰۰ هزار نفری در کردستان در روز بعد، و ۳۰۰ هزار نفری در تبریز در ۹ آوریل دادند و ادعا کردند که گروههای متعددی از جمله علما، دانشجویان، کارگران، بازاریان، زنان، متخصصین، و دهقانان

از شاه حمایت می‌کنند. گروه‌های شبه نظامی، از قبیل کمیته سُرّی ساواک و سپاه مقاومت حزب رستاخیز، طبقات حاشیه‌ای و کارگران و بعضی از دهقانان را اجیر کردند تا تظاهرکنندگان و سازمان‌های اپوزیسیون را مورد حمله قرار دهند. اما گذر از حمایت داوطلبانه به حمایت اجباری توده‌ای تنها نشان دهنده انحطاط مشروعیت رژیم بود. شاه شخصاً به‌طور چشمگیری اوضاع واقعی را نادیده می‌گرفت. (او در سپتامبر ۱۹۷۸ به یک خبرنگار انگلیسی گفت که در تهران هیچ حلی آبدی وجود ندارد). این مسأله به سبب عدم قاطعیت و تردید شاه بین سرکوب و امتیاز دادن و همچنین دست و پنجه نرم کردن او با سرطان پیچیده‌تر شد. در اواخر سال، واقعیت خودش را نشان داد: هنگامی که یک خبرنگار خارجی از او پرسید طرفداران شما کجا هستند، او شانه‌ها را بالا انداخت و گفت: «مرا بگردید»^{۴۹} تحت آن شرایط، تنها دژ باقیمانده ارتش بود. ارجمند معتقد است که ارتش دست‌نخورده باقی مانده بود تا زمانی که در اواسط ژانویه شاه کشور را ترک کرد. بیل معتقد است که ترک خدمت ارتشیان تا دسامبر ۱۹۷۸ به هزار نفر در روز می‌رسید، درحالی‌که هالیدی معتقد است ارتش برای رودرویی مردم بی‌سلاحی که تحت نفوذ اسلام بودند، روحیه‌ای نداشت. افسران عالی‌رتبه فاسد بودند، و مانند سیاست آمریکا به دو دسته تندرو و میانه‌رو تقسیم می‌شدند؛ اما سربازان وظیفه نهایتاً قدرت جنگیدن را از دست دادند.^{۵۰} ارتش منزوی و بی‌تجربه ایران به تنهایی نمی‌توانست جلوی موج انقلابی را بگیرد که برعلیه رژیمش شکل گرفته بود که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی در بحران بود. دولت خودمختار ایران، علی‌رغم فقدان یک طبقه نخبه رقیب و یا شکست نظامی، نهایتاً در مقابل اتحادیه توده‌ای گسترده از نیروهای اجتماعی که در شرایط مناسب دست به کار شده بودند، بسیار آسیب پذیر شد.

سخن آخر

بحث من این است که انقلاب ایران یک ناهنجاری نیست، اگرچه به هر حال منجر به تأمل در مورد علل انقلابات اجتماعی در جهان سوم شده است. علل انقلاب ایران را بایستی در فرآیندهای توسعه وابسته، سرکوب دولتی، فرهنگ‌های سیاسی مقاومت، رکود اقتصادی و باز

شدن نظام جهانی جستجو کرد که دلایل انقلابات موفق مکزیک، کوبا و نیکاراگوئه بودند. یکی از درسهایی که می‌توان از این انقلاب گرفت نیاز به توجه برابر ساختار اجتماعی و دولت، عامل ذهنی و شرایط عینی و فرهنگ همراه با اقتصاد سیاسی است. انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ در تاریخ ایران و جهان سوم، صرفنظر از مصیبت‌هایی که پس از آن اتفاق افتاد، به مثابه یک حرکت عظیم اجتماعی است. در واقع، این حوادث در پیچیدگی‌های ایجاد یک ائتلاف چند طبقه‌ای، میراث نهادهای اقتصاد وابسته، تنوع فرهنگ سیاسی، و همچنین دخالت خارجی ریشه دارد. مثل بقیه کشورهای جهان سوم تا این تاریخ، نتیجه ناقص بوده است، اما به هر حال توسعه واقعی و مشارکت مردمی - شاید با احتمال بیشتری برای موفقیت - برای توجیه تلاش‌های آینده کافی است.

پی‌نوشتها

- 1- See Jack A. Goldstone, "Theories of Revolution: The Third Generation", *World Politics* 32 (April 1980): 425-53; Jack A. Goldstone, "The Comparative and Historical Study of Revolutions", *Annual Review of Sociology* 8 (1982): 187-207; Michael S. Kimmel, *Revolution: A Sociological Interpretation* (Philadelphia: Temple University Press, 1990); John Foran, "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?" *Sociological Theory* 11 (March 1993): 1-20.
- 2- Kimmel, *Revolution*; De Tocqueville, 1856 *The Old Regime and the French Revolution*, trans. Stuart Gilbert (Garden City, N. Y.: Doubleday, 1955).
- 3- See Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution* (New York: Vintage, 1965 [1938]).
- 4- See Neil Smelser, *Theory of Collective Behavior* (New York: Free Press, 1963); Chalmers Johnson, *Revolutionary change* (Boston: Little, Brown, 1966); Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1970); James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution", *American Sociological Review* 27 (1962): 5-19; Samuel Huntington *Political Order in Changing Societies* (New Haven, Conn: Yale University Press, 1968).
- 5- Barrington Moore, Jr., *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World* (Boston: Beacon, 1966); Eric R. Wolf, *Peasant wars of the Twentieth Century* (New York: Harper Colophon, 1966); Jeffery M. Paige, *Agrarian Revolution. Social Movements and Export Agriculture in the Underdeveloped World* (New York Free Press, 1975); Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (Reading Mass. Addison Wesley, 1978); Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and china* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

- 6- Theda Skocpol. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society* 11 (May 1982): 267.
- 7- See M. H. Pesaran. "The System of Dependent Capitalism in Pre-and Post Revolutionary Iran." *International Journal of Middle East Studies* 14 (November 1982): 501-22... See also Misagh Parsa, *The Social Origins of the Iranian Revolution* (New Brunswick, N. J. : Rutgers University Press, 1989), 6-10.
- 8- Khumaini. Quoted in Oriana Fallaci, "An Interview with khumaini". *New York Times Magazine*, October 7, 1979, 30.
- 9- Hamid Algar, "Preface," in Ali Shari'ati. *Marxism and Other Western Fallacies: An Islamic Critique*, trans. R. Campbell (Berkeley, Calif: Mizan, 1980), 12; See also "All Davni, *Nahzat-i Ruhaniyun-i Iran* (Movement of the Clergy of Iran), vol. 8 (Tehran: Bunyad-i Farhangi-yi Imam Reza. 1981).
- 10- Said Amir Arjomand, "The Causes and Significance of the Iranian Revolution". *State Culture and Society* 1, no. 3 (1985): 56-58, 60; Amir Arjomand, *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran* (New York: Oxford University press, 1988), 189-91, 196, 205.
- 11- Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam". 268.
- 12- M.H. Pesaran [Thomas Walton, pseud.] "Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran". *Cambridge Journal of Economics* 4 (September 1980): 271; see also 288. See related positions in Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven, Conn.: Yale University press, 1981), 177; Hans-Georg Muller, "Remarks on the Role of the State Capital Sector and National Private Capital in the Evolutionary process of Capitalism in Iran up to the End of the 1970". S., in Iran: From Monarchy to Republic, *Asia, Africa, Latin America* 12, Special issue, ed. Gunter Bartel (1983): 85, quoting M. Massarrat, *Iran - von der okonomischen krise zur sozialen Revolution* (Offenbach, 1979), 31.
- 13- Ervand Abrahamian, "Structural Causes of the Iranian Revolution", *MERIP (Middle East Research and Information project) Reports* 87 (May 1980): 21; see also Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (princeton, N.J. : princeton University press, 1982). 427.
- 14- See Mohammed Amjad, *Iran: From Royal Dictatorship to Theocracy* (Westport, Conn.: Greenwood, 1989). Vill.
- 15- Parsa, *The Social Origins*.
- 16- Valentine M. Moghadam, "Populist Revolution and the Islamic State in Iran", In *Revolution in the World System*, ed. Terry Boswell (Westport, Conn.: Greenwood, 1989), 147-63; John Foran, "The Strengths and Weaknesses of Iran's populist Alliance: A Class Analysis of the Constitutional Revolution of 1905-1911", *Theory and society* 20 (December 1991): 795-823.
- 17- Bashiriyeh, *The State and Revolution*; Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam": Mohsen M. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic* (Boulder, Colo.: Westview, 1988); Moghadam, "Populist Revolution and the Islamic State".
- 18- Michael M. J. Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution* (Cambridge: Harvard University Press, 1980), 190.
- 19- Fred Halliday, "The Iranian Revolution: Uneven Development and Religious populism". *Journal of International Affairs* 36 (Fall-Winter 1982-83): 193.
- 20- Farideh Farhi. *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua* (Urbana: University of Illinois Press, 1990), 9-10. See also her "State Disintegration and Urban

- Based Revolutionary Crisis: A Comparative Analysis of Iran and Nicaragua, *Comparative Political Studies* 21 (July 1988): 231-56.
- 21- Farhi, *States and Urban-Based Revolutions*. 26.
 - 22- See John Foran. "Social Structure and Social Change in Iran from 1500 to 1979" (ph. D. diss. University of California, Berkeley, Department of Sociology, 1988); John Foran, *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution* (Boulder, Colo.: Westview, 1993); Foran, *Theories of Revolution Revisited*".
 - 23- See the three-Volume work by Immanuel Wallerstein. *The Modern World-system* (New York: Academic press, 1974, 1980, 1989).
 - 24- See Robert Dix. "Why Revolutions Succeed and Fail. *Polity* 16 (Summer 1984): 423, 46; Jeff Goodwin and Theda Skocpol, "Explaining Revolutions In the Contemporary Third World". *Politics and Society* 17 (December 1989): 489-509; Timothy P. Wickham Crowley, "Understanding Failed Revolution in EL Salvador: A Comparative Analysis of Regime Types and Social Structures". *Politics and Society* 17 (December 1989): 511-37; Richard Snyder. "Explaining Transltions from Neopatrimonial Dictatorships". *Comparative Politics* 24. No. 4 (1992). 370-99.
 - 25- See A. Sivanandan. "Imperialism in the Silicon Age". *Monthly Review* 32 (July-August 1980): 24-42.
 - 26- Walter L. Goldfrank. "Theories of Revolution and Revolution wliouth Theory: The Case of Mexico," *Theory and Society* 7, no. 1 (1979): 135-65.
 - 27- Foran, *Fragile Resistance*, Chap 6.
 - 28- See Fred Halliday, *Iran: Dictatorship and Development* (New York: Pengyin, 1979), 10. Abrahamian, "Structural Causes," 22; Pesaran, "The System of Dependent Capitalism". 504; Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernlsm, 1926-1979* (New York: New York University Press, 1981), 325 table 16.2.
 - 29- See Eric J. Hooglund, *Land and Revolution in Iran. 1960-1980* (Austin: University of Texas Press, 1982); Grace Goodell, *The Elementary Structures of Political Life: Rural Development in Pahlavi Iran* (New york: Oxford University Press, 1986); Afsaneh Najmabadi. *Land Reform and Social Change in Iran* (Salt Lake City: University of Utah press, 1987). Lois Beck, *The Qashqal of Iran* (New Haven. Conn: Yale University press, 1986); Gene R. Garthwaite, *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran* (Cambridge: Cambridge University press, 1983).
 - 30- See the Works of Katouzian, Abrahamian, Halliday and Keddie, M. S. Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran* (Modern History of Iran), trans (from Russian).
 - 31- See Foran, *Fragile Resistance*, Chap. 8 and the references therein.
 - 32- See Pesaran, "Economic Development," 33; Kamran M. Dadkhah, "The Inflationary Process of the Iranian Economy : A Rejoinder," *International Journal of Middle East Studies* 19 (August 1987): 389 table 1; Abrahamian, *Iran between two Revolution*, 431, 446-47; Katouzian, *The Political Economy*, 271-72; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin*, 254, 297; Halliday, *Iran*, 13, 164.
 - 33- See Robert Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York: St. Martins, 1979), 152-63; Dilip Hiro, *Iran under the Ayatollahs* (London: Routledge & Kegan Paul, 1985), 253; Abrahamian, *Iran between two Revolutions*, 437-38.
 - 34- Amnesty International, *Annual Report 1974-75* (London: AI Publications, 1975).
 - 35- Farhi, *States and Urban-Based Revolutions*, 87-88; Katouzian, *The Political Economy*, 192-93, 197, 234-35, 241-42; Graham, *Iran*, 133-38; Abrahamian, *Iran between two Revolutions*, 419-21, 438, 440-41; Saikal, *The Rise and Fall*, 63, 90-91, 190.

- 36- See Halliday, *Iran*, 83, 91-95, 153 table 2, 248, 254-56, 339 n. 1; Saikal, *The Rise and Fall*, 51, 56-58, 205-58, 205-7; Zavareel, "Dependent Capitalist Development," 170, 172, 174, and the overview by James A. Bill, *The Eagle and the Lion. The Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1988); Richard Cottam, *Iran and the United States: A Cold War Case Study* (Pittsburgh University of pittsburgh press, 1988).
- 37- *The Eagle and the Lion*, 233.
- 38- Graham, *Iran*, 86-87.
- 39- Halliday, "The Iranian Revolution", 194.
- 40- See Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran - Clergy - State Relations in the pahlavi period* (Albany: State University of New York press, 1980). 112-15; Keddie, *Roots of Revolution*, 210-15; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 458-59; H.E.Chehabi, *Iranian politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini* (Ithaca, N.Y.: Cornell University press, 1990).
- 41- see Sussan Siavoshi, *Liberal Nationalism in Iran: The Failure of a Movement* (Bouler, Colo.: Westview, 1988); Parsa, *The Social Origins*, 169-77; Halliday, *Iran*, 231, 233-37, 262, 289, 297; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 451-57.
- 42- See Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 480-81, 489-95; Halliday, *Iran*, 240, 242; Keddie, *Roots of Revolution*, 238-39; Bashiriyyeh, *The State and Revolution*, 74; Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojehedin* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1989). Halliday, *Iran*, 241-42, 246-47; Keddie, *Roots of Revolution*, 237, 239; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 480-85.
- 43- Keddie, *Roots of Revolution*, 231-33; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 500-505; Katouzian, *The Political Economy*, 342.
- 44- Parsa, *The Social Origins*; Paul Balta and Claudine Rulleau, *L' Iran insurge* (Paris: Sindbad, 1979); Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*; Keddie, *Roots of Revolution*; Fischer, *Iran*.
- 45- *Manchester Guardian*, September 5 and 6, 1978; *Le Monde*, September 6, 1978; Davani, *Nahzat-i Ruhaniyun*; Amjad, *Iran*, 162; Terisa Turner, "Iranian Oilworkers in the 1978-79 Revolution". In *Oil and Class Struggle*, ed. Petter Nore and Terisa Turner (London: zed, 1981), 279-92; "How we Organized Strike That Paralyzed Shah's Regime: Firsthand Account by Iranian Oil Worker", In *Oil and Class Struggle*, ed. Petter Nore and Terisa Turner (London: Zed, 1981), 292-301; William H. Sullivan, "Dateline Iran: The Road Not Taken". *Foreign policy* 40 (Fall 1980): 180. see also Hussain Fardust, *Zuhur va Suqut-i saltanat-i pahlavi: Khatarat-i Artishbud-i Sabaq Hussain Fardust* (The rise and fall of the pahlavi dynasty: Memoirs of former Field Marshal Hussain Fardust), 2 Vols. (Tehran: Ittila'at, 1991); Marvin Zonis, *Majestic Failure: The Fall of the Shah* (Chicago: University of Chicago press, 1991).
- 46- Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 529, and Graham, *Iran*, 237.
- 47- Mehdi Bazargan, *Inqilab-i Iran dar Dau Harakat* (The Iranian Revolution in Two Moves) (Tehran: Daftar-i Nahzat-i Azadi-yi Iran, 1363 / 1984), 39, as translated in All Rahnama and Farhad Nomani, *The Secular Miracle: Religion, Politics and Economic policy in Iran* (London zed, 1990). See also Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 532-35; Keddie, *Roots of Revolution*, 250-51; Ashraf and Banuazizl, "The State".
- 48- See Kazemi, *Poverty and Revolution*, 2, 86-89, 95-96; Abrahamian, *Iran between two Revolutions*, 522, 527, 535; Hooglund, *Land and Revolution*, 143, 146, 148-50; Valentine Moghadam [Sharhazad Azad, pseud]. "Workers and peasants? Councils in

- Iran". *Monthly Review* 32 (October 1980): 15-16; Garthwaite, *Khans and Shahs*, 141; Lois Beck, "Revolutionary Iran and Its Tribal peoples", *MERIP (Middle East Research and Information project Reports* 87 (May 1980): 16-17, 19-20.
- 49-44- See Ashraf and Banuazizi, "The State." 16, 20, 34; Keddie, *Roots of Revolution*, 257-58; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 526-27; Bayat, *Workers and Revolution*, 95; Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984), 191.
- 50- See Muslim Students, *Asnad*, 26: 31; Ashraf and Banuazizi, "The State." 26; Bill, *The Eagle and the Lion*, 225; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 451, 522, 526; Katouzian, *The Political Economy*, 330 n. 9, 347, 353 n. 15; Zabih, *Iran's Revolutionary Uphewal*, 44, 84. n. 9; Fischer, *Iran*, 211; Keddie, *Roots of Revolution*, 251-52: *kayhan*, February 21, 29, 1978: April 3, 1978.
- 51- See Ervand Abrahamian, "Iran ? s Turbaned Revolution", in *The Middle East Annual: Issues and Events*, Vol. 1, ed. David H. Partington (Boston: G.K. Hall 1982), 89; Fischer, *Iran*, 200-201; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 512, 517-18, 522-23, 525; Graham, *Iran*, 233; Bayat, *Workers and Revolution*, 6, 85-88, 92-94. "How We Organized Strike," 293-94, 299-300; Parsa, *The Social Origins*, 144, 147; Valentine M. Moghadam, "Accumulation Strategy and Class Formation: The Making of the industrial Labor Force in Iran. 1962-1977" (Ph. D. diss, American University, Department of Sociology, 1985), 4, 10, 306, 308-11, 316, 318, 321-28.
- 52- Kazemi, *Poverty and Revolution*, 95: see also 2, 86-89, 95-96; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 535; Hooglund, *Land and Revolution*, 143, 146, 148; Zavareei, "Dependent Capitalist Development", 175-76.
- 53- Annabelle Sreberny-Mohammadi, "The power of Tradition: Communication and the Iranian Revolution" (Ph. D. diss, Columbia University, Department of Communications, 1985), 208; Keddie, *Roots of Revolution*, 248; Balta and Rulleau, *L? Iran insuge*, 89.
- 54- Abrahamian, "Structural Causes". Quoting the *New York Times*, December 17, 1978; Halliday, "The Iranian Revolution". 196; Keddie, *Roots of Revolution*, 255-56. Alidoost-Khaybari, "Religious Revolutionaries". 498-505; Bashiriyyeh, *The State and Revolution*, 115, 119; Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 508; Ashraf and Banuazizi, "The State." 15, 34; Parsa, *The Social Origins*, 266 ff. *Kayhan*. January 3, 11, 14, 15, 16, 18, 19, 22: April 4, 6, 8, 13, 15, 18, 20, 1978.
- 55- Arjomand, "The Causes and significance", 45; Bill, *The Eagle and the Lion*, 256; Halliday, "The Iranian Revolution" 195-96; Katouzian, *The Political Economy*, 347-48.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی